

بدعت

بازنگری در فهم نصوص

نگارنده: شیخ محمد صالح المنجد

مترجم: محمد امین عبداللہی

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ
وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

(توبه: ۳۲)



مرکز نشر اندیشه اسلامی

www.ghotb.net

ghotb.net@gmail.com

مهرماه ۱۳۹۳

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

۳	مقدمهٔ شیخ دکتر صالح بن فوزان الفوزان.....
۵	مقدمه
۷	پیش درآمد
۱۱	اهمیت تسلیم در برابر نصوص شرعی و پذیرش آن
۲۲	چگونگی تسلیم سلف صالح در برابر نصوص شرعی
۳۶	موضع دشمنانِ نص شرعی
۳۹	نمونه‌هایی از انحراف در فهم نصوص نزد برخی از متقدمان:
۳۹	مانعان زکات
۴۰	باطنیان قرمطی
۴۰	معتزله
۴۱	صوفیان
۴۱	غالیان شیعه
۴۳	دعوت به‌سوی قرائتی نوین از نص شرعی

زیرساخت‌هایی که این مدرسه اصول خود را بر آن بنا کرده است ۴۷

نخست: ظنی بودن مطلق معنای نص شرعی ۴۷

دوم: دور انداختن فهم علمای امت از نصوص شرعی ۵۲

سوم: ادعای تاریخی بودن نص شرعی ۵۶

چهارم: قائل بودن به نسبیت حقیقت و وجود نداشتن حقیقت

مطلق ۶۰

نتایج قرائت معاصر از نصوص ۶۴

صاحبان قرائت جدید و اصطلاحات عجیب و نامأنوس ۷۸

از اصول و قواعد اهل سنت در فهم نصوص شرعی ۸۱

نخست: وجوب رجوع به روش سلف صالح در فهم نصوص شرعی ۸۱

دوم: بازگشت به زبان عرب در فهم منظور کلام الله و کلام رسول

الله ﷺ ۸۸

سوم: رجوع به اصول و قواعدی که سلف برای فهم نصوص قرار

داده‌اند ۹۲

۱- عبرت به عموم لفظ است نه به خصوص سبب ۹۵

۲- عمل به ظاهر نصوص: ۹۸

۳- بازگرداندن نصوص متشابه به نصوص محکم ۱۰۱

۴- جمع‌آوری نصوص وارده در یک باب ۱۰۳

چه کسی صلاحیت فهم نصوص شرع را دارد؟ ۱۰۵

راهنمایی‌های کلی ۱۰۹

مقدمهٔ شیخ دکتر صالح بن فوزان الفوزان

الحمد لله رب العالمین، و درود و سلام بر پیامبر ما محمد و بر آل و اصحاب وی و هر که راه آنان را در پی گرفت و از روش گمراهان و نادانان و منافقان دوری گزید.

کتاب شیخ محمد صالح المنجد را تحت عنوان «بدعت بازنگری در فهم نصوص» خواندم و آن را تالیفی ارزشمند و مفید یافتم که هر طالب علمی نیازمند آن است. الحمد لله این کتاب، نوشته‌ای است مفید و سودمند آن هم در این زمانه که اشخاص هیچ‌ندان به سخن آمده‌اند و شاگردان غرب و باطنیان، به هدف ویران‌سازی مبانی شریعت، به احکام آن دست درازی می‌کنند تا آرای اهل گمراهی را جایگزینش سازند. ستایش خداوند را که در هر زمانه‌ای کسانی را یاری‌گر حق و ویرانگر باطل قرار داده است. این کتاب به حق خلا بزرگی را که این دزدان به هدف هتک حدود شریعت و بی‌ارزش ساختن حامیان و مردان آن ایجاد کرده‌اند، پر کرده است:

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّأ أَن يُتِمَّ نُورُهُ

وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [التوبة: ۳۲].

«می‌خواهند نور الله را با سخنان خویش خاموش کنند، اما الله نمی‌گذارد تا نور خود را کامل کند؛ هرچند مشرکان خوش نداشته باشند».

الله متعال شیخ محمد را برای آنچه نوشته و تبیین نموده بهترین پاداش دهد، تا جایی که توانسته عیبتشان را آشکار کند و پرده از آنان بردارد. خداوند او را از یاران دین و حامیان شریعتش بگرداند و بر علم و عمل او بیفزاید. و صلی اللهُ و سَلَّمَ علی نبینا محمد وآله و صحبه.

به قلم: صالح بن فوزان الفوزان

عضو هیات علمای ارشد

۱۴۲۹/۶/۲۸ هـ

مقدمه

ستایش مخصوص الله است که پیامبرش را با هدایت و دین حق به سوی مردمان فرستاد تا آن را بر همهٔ ادیان غالب گرداند حتی اگر مشرکان را خوش نیاید؛ و درود و سلام بر آنکه به عنوان رحمتی برای جهانیان برانگیخته شد، پیامبر ما محمد و بر آل و اصحاب وی.

از جمله اسبابی که خداوند متعال به واسطهٔ آن دین خود را در کشاکش دوران‌ها حفظ می‌کند این است که کسانی را برای دفاع از آن مسخر سازد تا ایراد دشمنان و تهمت‌هایشان را از آن دور گردانند؛ اینگونه دین خداوند از هر شائبه و ناپاکی دور مانده و برای صاحبان فطرت‌های پاک [همانند روز نخست] تازه و سالم می‌ماند.

هنگامی که برخی از نویسندگان به‌سوی مسلمات دینمان دست درازی کردند، عزم خود را برای ایراد یک سلسله سخنرانی تحت عنوان «بدعت بازنگری در فهم نصوص» جزم نمودم و هدفم آشکار ساختن اهداف آنان بود تا عذری باشد برای خودم و هشدار برای دیگران. به یاری خداوند در برخی شهرهای عربستان دربارهٔ این موضوع سخنرانی نمودم و گروه علمی مجموعهٔ «زاد» در آماده‌سازی آن با من همکاری نمودند و هم‌اکنون این گروه علمی همین سخنرانی‌ها را به صورت کتاب آمادهٔ نشر کرده‌اند.

لازم است یادآوری کنم که در این مبحث از دو کتاب که به صورت تخصصی در رد این اندیشه منحرف نوشته شده، استفاده کرده‌ام:

کتاب «العلمانيون والقرآن الكريم» (سکولارها و قرآن کریم) نوشته دکتر احمد ادريس الطَّعَان^۱.

و کتاب «التيار العلماني الحديث وموقفه من تفسير القرآن الكريم» (جریان سکولار جدید و موضع آنان در تفسیر قرآن کریم) نوشته خانم مَنِي محمد الشافعي^۲.

از الله خواهانیم دینش و کتابش و سنت پیامبرش را حفظ نماید؛ او برای ما کافی است و نیکو نگهبانی است و سخن پایانی اینکه: الحمدلله رب العالمین.

محمد صالح المنجد

۱ - رساله دکتري از دانشگاه قاهره.

۲ - رساله فوق لیسانس تفسیر از دانشگاه ازهر.

پیش درآمد

کشمکش تحریف معنای نصوص و تاویل بی جای آن، نبردی است قدیمی است که از دوران صحابه - رضوان الله علیهم - و هنگام پدید آمدن خوارج آغاز شد. کسانی که می خواستند نصوص شرعی را بر خلاف فهم اصحاب پیامبر ﷺ تفسیر کنند، و بفهمند.

در نتیجه با سخنانی عجیب و آرای شاذ و مخالف با [راه و روش] پیامبر ﷺ و یارانش، بر مردم خارج شدند؛ مسلمانان را به سبب ارتکاب گناه کافر دانستند و از آنان جدا شدند، پس امیرالمومنین علی بن ابی طالب ؑ به سبب این فهم تحریف شده و تاویل مبتدعانه با آنان جنگید.

از همین رو، هنگامی که ابن عباس ؓ با آنان مناظره کرد، به آنها گفت: «از سوی اصحاب پیامبر ﷺ مهاجرین و انصار - و از سوی پسرعمو و داماد پیامبر ﷺ به نزد شما آمده ام؛ کسانی که قرآن بر آنان نازل شد و از شما به تاویل آن عالم ترند، و در بین شما کسی آگاه تر از آنان نیست»^۱.

پیامبر ما ﷺ نیز ما را از این نبرد آگاه نموده است؛ نبردی که میان تحریف گران نصوص و اصحاب پیامبر ﷺ و کسانی که به نیکی از آنها پیروی

۱- به روایت نسائی در سنن کبری (۸۵۷۵). وادعی در صحیح المسند (۷۱۱) آن را

حسن دانسته است.

کرده‌اند و به فهم آن بر اساس مراد پروردگار چنگ زده‌اند، رخ خواهد داد. از ابی سعید خُدَری رضی الله عنه روایت است که فرمود: در انتظار پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم. ایشان از یکی از خانه‌های همسرانش خارج شد. همراه وی برخاستیم، پس کفش وی پاره شد. علی رضی الله عنه همانجا ماند تا کفش ایشان را بدوزد. پیامبر صلی الله علیه و آله به راه افتاد و ما نیز همراه او رفتیم... سپس به انتظار علی ایستاد و ما نیز ایستادیم، پس فرمود: «کسی از میان شما برای تاویل این قرآن خواهد جنگید، چنانکه من برای تنزیل آن مبارزه کردم». هر یک از ما سعی کردیم خود را در معرض رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار دهیم، در حالی که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در بین ما بودند، اما ایشان فرمودند: «نه؛ بلکه او همانی است که کفش را می‌دوزد» (یعنی علی رضی الله عنه) پس نزد او آمدیم و بشارتش دادیم اما گویا آن را پیش‌تر شنیده بود^۱.

اینجا رسول الله صلی الله علیه و آله خبر از مجاهدینی از امتش می‌دهد که برای تفسیر و فهم قرآن و سنت جهاد می‌کنند تا مردم را به فهم حقیقی آن برگردانند، چنانکه خود در آغاز اسلام برای اثبات نزول قرآن و اینکه از جانب خداوند است، مبارزه نمود.

بنابراین، نبرد با اهل تحریف و تاویل باطل همچنان ادامه دارد و در گستره دوران‌ها متوقف نشده است. جریانی که در همه دوران‌ها دعوتگران و سرانی داشته است.

۱- به روایت احمد در مسند (۱۱۲۷۶) و نسائی در سنن کبری (۸۵۴۱). هیشمی در مجمع الزوائد (۱۳۶/۹) می‌گوید: «رجال سند آن همه رجال صحیح هستند به جز فطر بن خلیفه که ثقه است» و آلبانی در السلسلة الصحيحة (۲۴۸۷) آن را صحیح می‌داند.

اما در روزگار ما پرچم تحریف را گروهی از نویسندگان و اندیشمندان بر دوش گرفته‌اند. این تحریف به نام‌های گوناگون صورت می‌گیرد که همه این جریان‌ها به یک جا ختم می‌شود و آن، درخواست تحریف دین خداوند و بازفهمی اسلام برای هماهنگی با شرایط کنونی است.

گاهی اوقات شعار «نوسازی اندیشه اسلامی» را سر می‌دهند و گاه به سوی «نوسازی گفتمان دینی» فرا می‌خوانند.

امروزه نیز آنان را می‌بینی که دعوت به «قرائت‌های گوناگون از اسلام» می‌دهند و خواهان «بازنگری در قرائت نص شرعی» هستند تا «قرائتی جدید از اسلام» برای ما ارائه کنند که به ادعای آن‌ها با تغییرات و تحولات زمانه هم‌خوانی دارد.

دشمنان این امت دانسته‌اند که خداوند، محافظت از نصوص دو وحی - یعنی کتاب و سنت - را بر عهده گرفته و آیات وحی صبح و شام به گوش مردمان می‌رسد، بنابراین راهی برایشان نمانده جز وارد شدن از دروازه تحریف معانی نصوص شرعی و گام نهادن در راه یهودیان که خداوند متعال درباره آنان می‌فرماید:

﴿يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾
[البقرة: ۷۵].

«گروهی از آنان سخنان الله را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند و خودشان هم می‌دانستند».

«و از آنجایی که پیامبر ﷺ ما را آگاه ساخته که این امت از راه و روش امت‌های پیش از خود پیروی خواهد کرد، ناگزیر باید در میان آنان نیز کسانی باشند که سخن را از جایگاه خود تحریف می‌کنند و در نتیجه معنای کتاب و سنت را از آنچه خداوند آگاه ساخته یا امر نموده، دستخوش تغییر

می‌سازند...»^۱.

اینک در تصدیق آنچه پیامبر ﷺ فرموده، نبرد تحریف معنای نص شرعی و تاویل نابجای آن را می‌بینیم که در این دوران پابرجا است و همچنان انسان‌هایی صادق و مخلص از این امت، در برابر این تحریف‌گران ایستاده و قرائت تحریف‌آمیز آنان را به خودشان باز می‌گردانند، تا وعده الله - جل و علا - در حفظ وحی از نظر لفظ و معنا محقق گردد، و فرجام نیک از آن متقیان است.

اهمیت تسلیم در برابر نصوص شرعی و پذیرش آن

یکی از بزرگترین نعمت‌های الله متعال بر بندگان مومنش این است که راه رسیدن به خودش را برای آنان مبهم نساخته، بلکه آن را به کامل‌ترین روش و شیواترین بیان، برایشان آشکار نموده است:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ ۚ وَبُزَّيْجِهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَنَافِلٍ مُّبِينٍ﴾ [آل عمران: ۱۶۴]

«به یقین الله بر مومنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد؛ اگرچه قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

همین‌طور خداوند سبحانه و تعالی بر هر مسلمانی فرض نموده تا هر شبانه‌روز هدایت به راه راست را از وی درخواست نماید؛ راه راستی که آن را چنین توصیف نموده است:

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ [الفاتحة: ۷]

«راه کسانی که بر آنان نعمت ارزانی داشتی».

یعنی:

﴿الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ

وَالصَّالِحِينَ ﴿النساء: ۶۹﴾.

«کسانی که الله به آنان نعمت ارزانی داشته [یعنی] پیامبران و راستان و شهیدان و نیکان».

پس از پیامبران، نخستین کسانی که در این وصف داخل می‌شوند صحابه، و سپس کسانی هستند که در فهم کتاب و سنت از آنان پیروی نمایند.

به همین سبب، پیامبر ﷺ دستور داده از روش آنان پیروی کنیم و بر راه آنان قدم بگذاریم. از عرباض بن ساریه رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله ﷺ برای ما موعظه‌ای بس بلیغ ادا نمود که چشم‌ها از آن اشکبار شد و دل‌ها به لرزه آمد. مردی گفت: گویا این موعظه خداحافظی است؛ ای رسول خدا، چه توصیه‌ای برای ما داری؟ فرمود: «شما را به تقوای الله و شنیدن و اطاعت، فرمان می‌دهم، حتی اگر برده‌ای حبشی بر شما امیر شود؛ زیرا هریک از شما که پس از من زنده بماند اختلافی بسیار را خواهد دید؛ پس به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت یافته چنگ زنید و آن را با بن دندان محکم بگیرید و زنه‌ار که دچار امور نوساخته شوید زیرا هر نوساخته‌ای [در دین] بدعت است و هر بدعتی گمراهی است»^۱.

از جمله نکات ظریف این حدیث چنین است که رسول خدا ﷺ پس از ذکر سنت خود و سنت خلفای راشدین هدایت یافته، فرموده است: «آن را با بن دندان بگیرید» و فرمود: «آن دو را با بن دندان بگیرید» زیرا سنت وی و سنت خلفای راشدین یک منهج و یک راه و روش است، بدین معنی که

۱- به روایت ترمذی (۲۶۰۰) و ابوداود (۳۹۹۳) و شیخ آل‌بانی در صحیح الجامع (۴۳۱۴) آن را صحیح دانسته است.

نمی‌توان سنت وی را به نحو صحیح انجام داد مگر با پایبندی به قرآن و سنت بر اساس فهم صحابه[ؓ] وی، ﷺ .

قرآن کریم و سنت صحیح، منابع اصلی احکام شریعت‌اند؛ بنابراین احکام شرعی منبع و اساسی ندارند مگر وحی، که بر دو نوع است: قرآن و سنت. قرآن، کلام خداوند در کتاب عزیز اوست که باطل از پشت سر و از روبرو به آن راهی ندارد. از اشتباه و لغزش و افزونی و کاستی مصون بوده، فرو فرستاده شده از سوی پروردگار حکیم و حمید است.

این کتاب، ریسمان محکم الهی و صراط مستقیم اوست که برای هدایت به سوی تو نازل نمودیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آوری. به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده‌شده». جهانیان بر پیامبرش نازل نموده است:

﴿كَتَبْنَا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ [ابراهیم: ۱].
«کتابی است که آن را

او این کتاب را به عنوان داوری در میان مردم قرار داده است:

﴿وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِیَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِیْمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِیهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَیِّنَاتُ بَغْیًا بَیْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۱۳]

«و با آنان کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد (یهود و نصاری) پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد. پس الله آنان را

که ایمان آورده بودند به توفیق خویش به حقیقت آنچه در آن اختلاف داشتند هدایت کرد».

﴿أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا﴾
[الأنعام: ۱۱۴].

«س آیا به جز الله داورى [دیگر] جویم با اینکه اوست که این کتاب را به تفصیل به سوى شما نازل کرده است».

یعنی در این کتاب، حلال و حرام و احکام شرعی و اصول و فروع دین را بیان نموده که هیچ بیانی برتر، و هیچ برهانی واضح‌تر، و هیچ حکمی بهتر از آن نیست، و هیچ سخنی در استواری از آن پیشی نمی‌گیرد^۱.

اما سنت همان گفتار رسول الله ﷺ است که کردار و اقرار وی نیز شامل آن می‌شود؛ که همه وحی است و واجب الاتباع. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۚ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۲-۴].

«یار شما گمراه نشده و به کژراهه نرفته است (۲) و از سر هوا و هوس سخن نمی‌گوید (۳) این سخن به جز وحیی که وحی می‌شود نیست».

او ﷺ هدایتگر است نه گمراه‌گر، راهنما است نه اغواگر، جز راست نمی‌گوید و جز حق انجام نمی‌دهد و جز حق را نمی‌پذیرد.

سنت او نیز همان حکمتی است که خداوند متعال بر وی فرو فرستاده است:

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ ۖ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ ۚ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ

الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿١١٣﴾ [النساء: ۱۱۳].

«و اگر فضل الله و رحمت او بر تو نبود طایفه‌ای از ایشان قصد آن داشتند که تو را از راه به در کنند ولی جز خودشان [کسی] را گمراه نمی‌سازند و هیچگونه زبانی به تو نمی‌رسانند و الله کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت، و فضل الله بر تو همواره بزرگ بوده است.»

شافعی رحمه الله می‌گوید: «الله از کتاب که همان قرآن است یاد کرد و از حکمت؛ و من از داناترین اهل علم نسبت به قرآن شنیدم که می‌گفت: حکمت همان سنت رسول خدا ﷺ است»^۱.

الله متعال این حکمت را به عنوان بیانگر و توضیح دهنده قرآن کریم نازل کرده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِشُبِّهَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۴۴].

«و این ذکر (قرآن) را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی.»

پیامبر ما ﷺ نیز، نقش خود را برای ابلاغ این قرآن به بهترین شیوه اجرا نمود. قرآن کریم، کلام خداوند سبحانه و تعالی است، و سنت نبوی توضیح و بیان آن و وحیی است از سوی خداوند به پیامبرش ﷺ. دوران سلف صالح در حالی گذشت که آنان از نظر به کار بردن و اجرا و سمع و طاعت هیچ تفاوتی میان حکمی شرعی که در قرآن یا سنت پیامبر ﷺ وارد شده قائل

نبودند، و امر پروردگار ﷻ را اجرا می کردند که می فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷]

«و آنچه را پیامبر به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، دست بکشید».

آنان از جدایی انداختن میان کتاب و سنت در آوردن دلیل شرعی اجتناب می ورزیدند، همانگونه که رسول الله ﷺ می فرماید: «آگاه باشید، نزدیک است [زمانی برسد] که شخص در حالی که بر اریکه خود تکیه زده بگوید: میان ما و شما کتاب خدا است؛ هر چه را در آن حلال یافتیم حلالش می دانیم و آنچه را در آن حرام یافتیم حرامش می دانیم. بدانید آنچه را پیامبر خدا ﷺ حرام دانسته مانند چیزی است که خداوند حرام کرده است»^۱.

امت طی سه قرن برتر، بر همین راه روش حرکت کرد؛ یعنی هر دو نوع نص (کتاب و سنت) را گرامی می داشت و آن را بر هر چیز دیگری برتری داده، بر اساس کتاب و سنت عمل می کرد.

تسلیم در برابر نصوص شرعی با خشنودی و پذیرش کامل، یکی از اصول اسلام و از اساسیات این دین است که اسلام جز با آن استوار و کامل نمی شود؛ زیرا اسلام یعنی تسلیم شدن در برابر الله و پذیرش دستورات او در پنهان و آشکار، و یعنی فروتنی در برابر الله متعال و بندگی او^۲. اهل لغت می گویند: «أسلم الرجل» یعنی آن مرد تسلیم شد^۱.

۱- به روایت ترمذی (۲۶۶۴) و ابن ماجه (۱۲). علامه آلبانی (۲۶۵۷) آن را صحیح دانسته است.

۲- اما محمد آرکون برخلاف آن می گوید: «عادت کرده اند که کلمه اسلام را به فرانسوی معادل کلمه «خضوع» ترجمه کنند؛ یعنی خضوع در برابر الله یا حتی تسلیم شدن

چرا که تسلیم یعنی فروتنی قلب و گردن نهادن در برابر آنچه از سوی الله و پیامبرش ﷺ صادر شده، و تسلیم شدن در برابر نصوص برای به دست آوردن مقامات ایمان ... و این عصارهٔ مقام «صدیقیت» است که درجه‌ای است پس از نبوت، و کامل‌ترین مردم از نظر تسلیم، کامل‌ترین آن‌ها در مقام صدیقیت هستند»^۲.

هیچ‌کس دینش بهتر و راهش درست‌تر از کسی نیست که خود را تسلیم الله نموده و با طاعت کامل در برابر او گردن نهاده است:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ [النساء: ۱۲۵].

«و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم الله کرده و نیکوکار است»؟

حال مومن چنین است: «تسلیم کامل و انقیاد مطلق در برابر دستور او و پذیرفتن کامل و تصدیق اخباری که از سوی وی باشد، بدون آنکه خیال باطلی که آن را «معقول» می‌داند، یا هرگونه شبهه‌ای او را به مخالفت با آن وا دارد یا به آن شک کند یا آرای دیگران و زبانه‌های ذهنی آنان را بر خبر او (وحی) ترجیح دهد»^۳.

در برابر او. اما این معنا هرگز صحیح نیست؛ زیرا مومن در برابر الله تسلیم نیست، بلکه در برابر خداوند احساس شور عاشقانه دارد، و در خود نوعی وابستگی و حرکت به سوی آنچه خداوند به او پیشنهاد می‌دهد، احساس می‌کند...» (الفکر الإسلامی، نقد واجتهاد: ۵۳). منظور وی برداشتن معنای الزام از کلمهٔ اسلام است.

۱- مجموعه الفتاوی (۲۶۳-۲۶۲) با تصرف.

۲- مدارج السالکین (۱۴۸/۲).

۳- مدارج السالکین (۳۸۷/۲).

امام زُهری رحمته الله می‌گوید: «رسالت از سوی الله است و ابلاغ وظیفهٔ پیامبر است و تسلیم [در برابر آن] وظیفهٔ ماست»^۱. و می‌گوید: «پاهای اسلام [شخص] استوار نمی‌شود مگر بر اساس پذیرش [خبر] و تسلیم [در برابر دستور]»^۲. چرا که در برابر وحی الهی «هیچ راهی نیست مگر روبرو شدن با آن بر اساس شنیدن و اطاعت کردن و گردن نهادن و پذیرفتن؛ و ما پس از آن صاحب اختیار نیستیم، و هرگونه خیر و نیکی در پذیرش آن است حتی اگر همهٔ مردم میان مشرق و مغرب با آن به مخالفت برخیزند»^۳. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ [الأحزاب: ۳۶].

«و شایستهٔ هیچ مرد و زن مومنی نیست که چون الله و پیامبرش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد، و هر کس الله و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است».

بنابراین شایسته و سزوار مومن نیست مگر آنکه در راه خشنودی الله و پیامبرش و گریز از خشم خدا و رسول، و گردن نهادن در برابر دستورات و دوری از منهیاتشان، شتاب ورزد.

۱- به روایت بخاری به صورت معلق با صیغهٔ جزم (۶/ ۲۷۳۷). اما خطیب بغدادی در کتاب «الجامع لأخلاق الراوی وآداب السامع» آن را با سند متصل نقل کرده است (۲/ ۱۱۱). نگا: تعلیق التعلیق (۵/ ۳۶۶).

۲- العقيدة الطحاوية (۲۰۱).

۳- کتاب «الروح» ابن قیم (۱۳۶).

شایستهٔ مرد و زن مومن نیست که هرگاه الله و پیامبرش به کاری - هر کاری - فرمان دهند، از خود برای انجام دادن یا انجام ندادن آن صاحب اختیار باشند. بلکه باید بدانند که پیامبر ﷺ از خودشان به خودشان اولی تر است، و سزاوار نیست که برخی از تمایلات و هواهای نفسانی خود را همانند حجابی میان خود و دستور خدا و پیامبرش قرار دهد.

الله متعال به ذات مقدس خود قسم یاد کرده که وصف ایمان برای هیچکس ثابت نمی شود و کسی مومن شناخته نخواهد شد مگر آنکه رسول الله ﷺ را در همهٔ امور خود حاکم گرداند:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵].

«ولی چنین نیست؛ به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایهٔ اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده‌ای در دل هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند».

بر این اساس، ایمان کسی صحیح نیست تا آنکه نصوص شرع را در همهٔ کارهای خود حاکم گرداند و در پنهان و آشکار به آن گردن نهد و بدون هیچ گونه امتناع و پس زدن و چون چرا، کاملاً تسلیم آن شود^۱. شوکانی رحمه الله می گوید: «در آیه چنان وعید شدیدی است که پوست انسان از آن به لرزه می افتد و دل ها به تکان می آید؛ زیرا او - سبحانه و تعالی - نخست به خود قسم یاد کرده و با حرف نفی این قسم را مورد تاکید قرار داده که آنان ایمان ندارند - و ایمان را از آنان نفی نموده - مگر آنکه رسول الله ﷺ را حاکم و داور خود گردانند.

سپس خداوند سبحانه و تعالی به این هم اکتفا نکرده بلکه فرموده است: «سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند»؛ و علاوه بر داور قرار دادن پیامبر ﷺ، مسأله دیگری را به آن افزوده، که نداشتن هیچ احساس ناراحتی و تردید است؛ یعنی صرف داور قرار دادن و گردن نهادن به امر رسول خدا ﷺ کافی نیست تا آنکه از صمیم قلب و از روی خشنودی و اطمینان و فراخی سینه و خوش‌دلی باشد؛ و باز هم به این اکتفا نکرده بلکه افزوده است: ﴿وَيُسَلِّمُوا﴾؛ یعنی تسلیم شوند و در ظاهر و باطن به آن گردن نهند.

باز هم به این بسنده نکرده و بلکه برای تاکید، مصدر تسلیم را به آن افزوده و فرموده است: ﴿تَسْلِمًا﴾. بنابراین ایمان بنده استوار نمی‌گردد مگر پس از آن رسول خدا ﷺ را داور خود قرار دهد سپس از داوری او در سینه‌اش احساس ناراحتی نکند و تسلیم حکم الله و شرع او شود؛ تسلیمی که آلوده نپذیرفتن و مخالفت نباشد»^۱.

تسلیم شدن در برابر معنای نصوص، همان خط فاصل میان اهل حق و اهل باطل است. شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «اساس تفاوت میان حق و باطل، و هدایت و گمراهی، و راه راست و راه بدبختی و هلاکت این است که شخص آنچه را خداوند، پیامبرانش را برای آن فرستاده و کتابش را برای آن نازل کرده همان حقی بداند که پیروی‌اش واجب است و فرقان [میان حق و باطل] است، و هدایت و علم و ایمان به واسطه آن حاصل می‌شود. در نتیجه تصدیق نماید که آن حق و راستی است و هر سخن

دیگری از سخنان مردم که بر وی عرضه می‌شود اگر موافقت باشد حق است و اگر مخالف آن باشد، باطل است»^۱.

تسلیم شدن در برابر نصوص کتاب و سنت، مقتضای شهادت به یگانگی الله و پیامبری محمد است. چرا که گواهی دادن به وحدانیت الله که یگانگی او در عبادت را واجب می‌سازد بر تسلیم شدن کامل برای او در امر و نهی و خبرش و عدم مخالف با آن و عدم پرسش از آن، بنا شده است:

﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۳].

«از آنچه انجام می‌دهد پرسیده نمی‌شود و [الی] آنان خود مورد پرسش قرار می‌گیرند».

مقتضای گواهی دادن به پیامبری محمد ﷺ نیز باور داشتن اخباری است که به ما رسانده و اطاعت دستورات او و دست کشیدن از چیزهایی است که نهی فرموده است، و همچنین اینکه عبادت الله تنها به روشی که او مشروع گردانده صورت گیرد.

چگونگی تسلیم سلف صالح در برابر نصوص شرعی

صحابه رضی الله عنہم زیباترین نمونه‌های تسلیم در برابر نصوص شرعی و بزرگداشت آن بودند. نمونه‌های بسیاری از تسلیم آنان موجود است که از حد و حصر خارج است از جمله:

هنگامی که تحریم خمر نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله آیات آن را بر اصحاب قرائت کرد و به این سخن پروردگار متعال رسید که: ﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ [المائدة: ۹۱] یعنی: «پس آیا دست می‌کشید؟» عمر رضی الله عنہ فرمود: «دست کشیدیم! دست کشیدیم!»^۱.

سپس منادی در مدینه ندا زد که: آگاه باشید که خمر حرام شد. ناگهان مردم به سوی خمره‌های شراب که در خانه‌های خود داشتند شتافته آن‌ها را شکستند تا جایی که در کوچه‌های مدینه خمر جاری شد.^۲ انس رضی الله عنہ می‌گوید: «نه دوباره به نوشیدن خمر بازگشتند، و حتی نه پس از خبر آن مرد، دوباره درباره‌ی خمر پرسیدند». و هنگامی که آیه‌ی حجاب ﴿وَلْيَضْرِبْنَ خُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ نازل شد، زنان انصار و مهاجر، چادرهای خود را دو

۱- به روایت احمد (۵۳ / ۱) و ابوداود (۳۶۷۰) و ترمذی (۳۰۴۹). ابن حجر در فتح الباری می‌گوید: «علی بن مدینی و ترمذی آن را صحیح می‌دانند» (۸ / ۲۷۹).

۲- به روایت بخاری (۴۶۲۰).

تکه کردند و آن را بر سر کشیدند.^۱

و هنگامی که صحابه رضی الله عنه از تغییر قبله آگاهی یافتند «در حالی که [در نماز] به سوی شام رو کرده بودند [مستقیماً] به سوی کعبه بازگشتند».^۲

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز کفش‌های خود را از پا در آورد، صحابه نیز به پیروی از او کفش‌های خود را از پا در آوردند.^۳

هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه قسم خورد به سبب سخن مسطح بن اثاثه دربارهٔ ام المومنین عائشه رضی الله عنها در حادثهٔ افک، دیگر برای وی انفاق نکند، خداوند متعال این آیه را نازل نمود:

﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النور: ۲۲].

«سرمایه‌داران و فراخ‌دستان شما نباید از دادن [مال] به خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران در راه الله دریغ ورزند و باید عفو کنند و گذشت نمایند؛ مگر دوست ندارید که الله شما را ببخشد؟ و الله آمرزندهٔ مهربان است».

اینجا بود که ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «به الله قسم، هرگز آن را از وی باز نمی‌دارم».^۴

و هنگامی که معقل بن یسار رضی الله عنه خواهرش را به ازدواج یکی از اصحاب در آورد، آن صحابی، خواهر وی را طلاق داد، سپس پشیمان شد و دوباره به

۱- بخاری (۳۷۲). نگا: فتح الباری (۸/ ۴۹۰).

۲- بحتری (۴۰۳) و مسلم (۵۲۶).

۳- به روایت احمد (۲۰/ ۳) آلبنی در إرواء الغلیل (۱/ ۳۱۴) آن را صحیح می‌داند.

۴- به روایت بخاری (۴۷۵۰).

خواستگاری‌اش آمد؛ اما معقل سوگند خورد که خواهرش را به او باز نگرداند، پس الله متعال این آیه را نازل نمود:

﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ﴾ [البقرة: ۲۳۲].

«و چون زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رساندند، آنان را از ازدواج با همسران [سابق] خود چنانکه به خوبی با یکدیگر تراضی نمایند، جلوگیری نکنید».

معقل رضی الله عنه همین که این آیات را شنید گفت: شنیدم و اطاعت پروردگار نمودم. سپس او را فرا خواند و گفت: «تو را به ازدواج [خواهرم] در می‌آورم و گرامی‌ات می‌دارم»^۱.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله مغیره رضی الله عنه را امر نمود تا به زنی که از وی خواستگاری نموده بود بنگرد، خانواده آن زن تردید کردند و این کار را نپسندیدند؛ اما آن زن که از پس پرده جریان را شنیده بود گفت: «اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تو را امر نموده که مرا ببینی، مرا ببین، وگرنه برای خدا [چنین نکن]» یعنی: از تو می‌خواهم به خاطر الله مرا نبینی^۲.

و وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از یکی از خانواده‌های انصار خواست تا دختر خود را به ازدواج جُلَیب رضی الله عنه در آورند، خانواده‌اش دچار تردید شدند؛ اما دخترشان گفت: «آیا می‌خواهید دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله را رد کنید؟ اگر او [این داماد را] برای شما پسندیده پس او را داماد کنید»^۳.

۱- ترمذی (۲۳۲۸) نگا: فتح الباری (۱/۹۷).

۲- ابن ماجه (۱۸۶۶). آلبنی در غایة المرام (۱/۱۴۲) آن را صحیح می‌داند.

۳- به روایت احمد (۳/۱۳۶) و ابن حبان (۹/۳۶۵). سند آن صحیح است.

عبدالله بن رواحه رضی الله عنه در حال رفتن به مسجد صدای رسول الله صلی الله علیه و آله را شنید که در خطبه می گوید: «بنشینید»؛ او نیز همانجایی که بود - بیرون از مسجد - بر زمین نشست تا آنکه خطبهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان رسید. وقتی این داستان را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساندند خطاب به عبدالله فرمود: «الله حرص و توجهت را در اطاعت از الله و پیامبرش افزون کند»^۱.

و از جابر رضی الله عنه روایت است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در روز جمعه بر منبر ایستاد، فرمود: «بنشینید». ابن مسعود سخن او را شنید و [همانجایی که بود] کنار در مسجد نشست. پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید و فرمود: «عبدالله بن مسعود، بیا»^۲.

سعد بن عبادۀ رضی الله عنه شنید که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «بهترین محله‌های انصار بنی نجار، سپس بنی عبدالاشهل، سپس بنی حارث بن خزرج و سپس بنی ساعده هستند، و در همهٔ خانواده‌های انصار خیر است». وقتی چنین شنید احساس ناراحتی کرد و گفت: عقب ماندیم و چهارم شدیم! الاغم را آماده کنید تا به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله روم.

اما برادر زاده‌اش به وی گفت: آیا می‌روی تا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را رد کنی در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آگاه‌تر است؟ آیا این برایت کافی نیست که در چهار [خانواده] چهارم باشی؟! پس بازگشت در حالی که می‌گفت: «الله و پیامبرش آگاه‌ترند» و دستور داد [افسار و زین] الاغش را باز کنند^۳.

۱- به روایت بیهقی در دلائل النبوة با سند صحیح اما مرسل، چنانکه حافظ ابن حجر در الإصابة (۴/ ۸۴) می‌گوید.

۲- به روایت بیهقی (۳/ ۲۰۶) و حاکم (۱/ ۴۲۰). حاکم آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت نموده است.

۳- به روایت مسلم (۲۵۱۱).

علی بن ابی طالب علیه السلام بر روی خُف (پاپوش) خود مسح می‌کرد و می‌فرمود: «اگر دین بر اساس رای و نظر بود، مسح کردن زیر خف بر روی خف اولویت داشت، در حالی که دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله بر روی خف خود مسح می‌کرد»^۱.

رافع بن خدیج رضی الله عنه می‌گوید: «ما در دوران رسول الله صلی الله علیه و آله زمین را در برابر یک سوم یا یک چهارم یا غذایی تعیین شده اجاره می‌دادیم. تا اینکه روزی مردی از عموزادگانم نزد ما آمد و گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله ما را از کاری که به سود ما بود نهی کرد، اما اطاعت از الله و پیامبرش برای ما سودمندتر است»^۲.

یک بار مردی خطاب به عمر رضی الله عنه سخن ناشایست گفت. عمر خواست او را بزند اما یکی از حاضران این سخن پروردگار متعال را به او یادآور شد:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۹]

«گذشت پیشه کن و به [کار] پسندیده امر کن و از نادانان روی گردان».

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «به خدا سوگند همین که این آیه را بر عمر خواند از آن عبور نکرد، زیرا او نزد کتاب الله می‌ایستاد [و اوامر آن را زیر پا نمی‌گذاشت]»^۳.

۱- به روایت ابوداود (۱۶۲). شیخ آلبنی در إرواء الغلیل (۱/ ۱۴۰) آن را صحیح می‌داند.

۲- مسلم (۱۵۴۸). چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده مزارعه‌ای است که سود آن بر اساس نسبت (درصد) نباشد بلکه معین باشد، یعنی مثلاً بگوید: سمت شرق زمین از آن تو و سمت غرب مال من باشد، که این جایز نیست زیرا چه بسا بخشی از زمین ثمر ندهد و بخش دیگر ثمر دهد، یا برعکس.

۳- بخاری (۴۶۴۲).

یکی از کنیزان زین العابدین علی بن حسین علیه السلام برای وی آب می ریخت تا [وضو گیرد و] برای نماز آماده شود، اما ناگهان ابریق از دست وی افتاد و به صورت علی بن حسین برخورد و وی را زخمی کرد. علی سرش را بلند کرد تا چیزی بگوید، اما کنیز گفت: الله تعالی می فرماید:

﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ﴾

«و کسانی که خشم خود را فرو می برند».

علی گفت: خشم خود را فرو بردم.

کنیز گفت:

﴿وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾

«و کسانی که از مردم در می گذرند».

علی گفت: تو را بخشیدم!

سپس کنیز گفت:

﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾

«و الله نیکوکاران را دوست دارد».

علی گفت: برو که تو آزادی^۱.

سلف امت نیز همانند صحابه به این راه و روش پایبند بودند و رفتارشان بر اساس تسلیم در برابر نصوص شرعی و دریافت آن بر اساس خشنودی کامل استوار بود. «یکی از اصولی که صحابه و تابعینی که به نیکی از آنان پیروی می کردند، بر آن اتفاق نظر داشتند، این بود که از هیچکس نمی پذیرفتند که با رای یا ذوق یا عقل یا قیاس و یا وجد به مخالفت با قرآن برخیزد»^۲.

۱- تاریخ دمشق (۳۸۷/۴۱).

۲- مجموع الفتاوی (۲۸/۱۳).

بلکه بدون هیچ تردید و شکی برای تطبیق نصوص شرعی شتاب می‌ورزیدند.

از ابی المصباح مقرائی نقل است که گفت: در حالی که با گروهی به فرماندهی مالک بن عبدالله خثعمی در سرزمین روم حرکت می‌کردیم، مالک از کنار جابر بن عبدالله رضی الله عنه گذشت در حالی که قاطر خود را می‌راند. مالک گفت: ای اباعبدالله، سوار شو که خداوند برایت وسیله سواری فراهم نموده.

جابر رضی الله عنه گفت: اینگونه هم حیوانم سالم می‌ماند، هم از قوم خود بی‌نیازم و هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «کسی که پاهایش در راه الله غبارآلود شود، خداوند او را بر آتش حرام می‌سازد». مالک به راه خود ادامه داد تا به جایی رسید که صدایش به او می‌رسید، پس با صدای بلند فریاد زد: ای اباعبدالله! سوار شو که خداوند برایت وسیله سواری فراهم نموده!

جابر دانست منظور او چیست [و می‌خواهد مردم نیز حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را بشنوند] پس گفت: حیوانم سالم می‌ماند و از قومم بی‌نیاز می‌شوم و شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که پاهایش در راه الله غبارآلود شود، خداوند وی را بر آتش جهنم حرام می‌سازد». پس مردم از سواری‌های خود پایین آمدند و هیچ روزی مانند آن روز مردم را پیاده ندیدم^۱.

هر یک از آن‌ها اگر سخنی مخالف نص شرعی می‌گفت به مجرد شنیدن نص از رای و نظر خود برمی‌گشت.

۱- به روایت ابن حبان (۴۶۰۴). آلبنی در صحیح الترغیب (۲/ ۴۳) آن را صحیح دانسته است.

عبدالواحد بن زیاد می‌گوید: زُفَر بن هذیل رحمه الله را ملاقات کردم و به او گفتم: سخن مردم و مضحکه آنان شده‌اید!

گفت: چرا؟

گفتم: می‌گویید: «در صورت وجود شبهه حد را انجام ندهید» سپس به بزرگترین حدود (قصاص) رسیدید و گفتید با شبهه انجام می‌شود؟!.

گفت: کدام حد؟

گفتم: رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مسلمان در برابر کافر کشته نمی‌شود»^۱. اما شما می‌گویید: مسلمان در برابر کافر - یعنی ذمی - کشته می‌شود.

گفت: من تو را شاهد می‌گیرم که همین الان از قول خود برگشتم.

ذهبی رحمه الله می‌گوید: عالم اینگونه در برابر نصوص شرع می‌ایستد^۲.

حتی کسانی از سلف که علم اندکی داشتند ایمان و تصدیقشان در برابر نصوص شرع بسیار بزرگ بود.

ابواسحاق حَبَّال رحمه الله می‌گوید: «روزی نزد شیخی حدیث می‌خواندیم؛ به

این سخن رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدیم که می‌فرماید: «هیچ قَتَّاتی وارد بهشت نمی‌شود»^۳. در میان جمع مردی بود که «قَتَّ» یعنی علوفه می‌فروخت؛

برخواست و گریست و گفت: از فروش علوفه به سوی الله توبه می‌کنم!.

به او گفتند: منظور از قَتَّات علوفه‌فروش نیست، بلکه کسی است که سخن چینی می‌کند و سخن گروهی را به گروهی دیگر می‌رساند^۴.

پس خوشحال شد و آرام گرفت^۱.

۱ - بخاری (۳۰۴۷).

۲ - سیر اعلام النبلاء (۸ / ۴۰).

۳ - بخاری (۶۰۵۶) و مسلم (۱۰۵).

۴ - چنانکه در شعر فارسی، سعدی رحمه الله سخن چین را هیزم کش نامیده است (مترجم).

ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «سلف - رحمهم الله - مخالفت با نصوص در برابر آرای رجال را بسیار بد می‌داشتند و آن را هرگز نمی‌پذیرفتند»^۲.

ابوقتاده می‌گوید: همراه با گروهی نزد عمران بن حصین رضی الله عنه بودیم و بشیر بن کعب نیز با ما بود. عمران گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «حیا همه‌اش خیر است».

بشیر بن کعب گفت: در برخی کتاب‌ها و حکمت‌ها خوانده‌ایم که برخی از انواع حیا آرامش و وقار برای خداوند است و برخی از انواع آن از روی ضعف است!

عمران چنان خشمگین شد که چشمانش سرخ شد و گفت: می‌بینم که حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را به تو می‌گویم و داری سخنی در مخالفت آن به زبان می‌آوری؟!.

سپس عمران حدیث را دوباره تکرار کرد و بشیر باز سخن خود را بازگو نمود؛ عمران بار دیگر عصبانی شد. به او گفتیم او از ماست ای ابانجید! او ایرادی ندارد!^۳

از ابوالمخارق نقل است که عبادة بن الصامت رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله از فروش دو درهم به یک درهم نهی نمود^۴.

مردی گفت: در این کار اشکالی نمی‌بینم اگر دست به دست باشد (یعنی مدت دار نباشد).

۱ - سیر أعلام النبلاء (۱۸/۴۹۹).

۲ - مختصر الصواعق المرسلة (۳/۱۰۶۲).

۳ - مسلم (۳۷). منظور از اینکه «او ایرادی ندارد» یعنی از کسانی نیست که متهم به نفاق یا زندقه یا بدعت و دیگر ویژگی‌های خلاف استقامت باشد.

۴ - یعنی دو درهم نقره با یک درهم نقره عوض شود.

عبادة گفت: می گویم پیامبر ﷺ فرمود، و می گویی اشکالی نمی بینم؟ به خدا سوگند هیچگاه با تو زیر یک سقف قرار نخواهم گرفت.^۱

هنگامی که عبدالله بن مبارک رحمته حدیث «زناکار در حالی که زنا می کند مومن نیست...»^۲ را روایت کرد، کسی گفت: این دیگر چیست؟ منظورش انکار بود.

ابن مبارک خشمگین شد و گفت: اینها باعث می شوند حدیث رسول الله ﷺ را بازگو نکنیم و هرگاه معنای حدیثی را ندانستیم روایتش را ترک کنیم! [اما] هرگز! بلکه آن را همانطور که شنیده ایم روایت می کنیم و ندانستن آن را می پذیریم.^۳

ابومعاویه، محمد بن خازم می گوید: حدیث اعمش از ابوصالح را برای امیرالمومنین، هارون الرشید می خواندم. هر بار که می گفتم «قال رسول الله» هارون می گفت: «درود الله بر سرور و مولایم».

تا آنکه حدیث «آدم و موسی یکدیگر را ملاقات نمودند...»^۴ را ذکر کردم. اینجا بود که عموی هارون گفت: کجا یکدیگر را دیدار کردند ای ابامعاویه؟! هارون به شدت عصبانی شد و گفت: آیا بر حدیث اعتراض داری؟ چرم و شمشیر را بیاورید!

چرم و شمشیر را آوردند... مردم شروع به شفاعت از عموی وی کردند. هارون گفت: این زندقه است. سپس دستور داد او را زندان کنند و سوگند یاد کرد که او را آزاد نکند مگر آنکه بگوید چه کسی این را به او یاد داده است.

۱- به روایت دارمی (۴۴۳).

۲- بخاری (۲۴۷۵).

۳- تعظیم قدر الصلاة (۵۰۴/۱).

۴- به روایت بخاری (۴۷۳۶).

عمویش سوگند خورد و گفت هیچکس این را به من نگفته و بلکه این سخن بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای به زبانم آمد و از الله آمرزش می‌خواهم و توبه می‌کنم. آنگاه هارون او را آزاد کرد.^۱

ابواسماعیل صابونی رحمته در توضیح این داستان می‌گوید: «انسان باید اینگونه اخبار و سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله را بزرگ بدارد و با پذیرش و تسلیم و تصدیق با آن روبرو شود و کار کسانی را که در برابر آن همانند هارون الرشید رحمته نیستند، به شدت انکار نماید. [یعنی] مقابل کسانی که در برابر خبر صحیحی که می‌شنوند از روی انکار و دوری گزیدن، «چگونه» می‌گویند و پرسش می‌کنند و آن را همانند دیگر سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله که باید پذیرفت، نمی‌پذیرند»^۲.

سعید بن مسیب مردی را دید که پس از اذان صبح بسیار نماز می‌خواند، پس با سنگریزه او را زد و گفت: اگر نمی‌دانید پیرسید؛ بدانید که پس از اذان [صبح] نمازی نیست مگر دو رکعت. سپس برخاست. آن مرد گفت: ای ابامحمد، آیا می‌ترسی که خداوند به خاطر نماز بسیار مرا عذاب دهد؟ سعید بن مسیب گفت: نه؛ می‌ترسم خداوند به سبب ترک سنت تو را عذاب دهد.^۳

مانند این داستان از امام مالک بن انس رحمته نقل می‌کنند که مردی نزد وی آمد و گفت: از کجا احرام کنم؟ گفت: از همان جایی که رسول الله صلی الله علیه و آله احرام نمود. گفت: اگر بر آن بیفزایم چه؟

۱- سیر أعلام النبلاء (۹/ ۲۸۸).

۲- عقيدة السلف وأصحاب الحديث (۱۱۷).

۳- الفقيه والمتفقه (۱/ ۲۱۴).

گفت: چنین نکن؛ چرا که بر تو از فتنه می‌ترسم.

گفت: فتنه‌اش کجاست؟ چند میل بیشتر نیست!

امام مالک گفت: الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳].

«پس کسانی که از فرمان او سرپیچی می‌کنند، بترسند که مبدا فتنه‌ای به آنان برسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند».

و چه فتنه‌ای بزرگ‌تر از این که فکر کنی چیزی که خودت برای خود برگزیده‌ای بهتر از انتخاب الله و پیامبر اوست؟^۱

از جنبه‌های دیگر تسلیم در برابر نصوص شرعی، این است که انسان با رای خود بر شارع پیشی نگیرد؛ چنانکه پروردگار متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [الحجرات: ۱].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در برابر الله و پیامبرش [در هیچ کاری] پیشی نگیرید و از الله پروا دارید که الله شنوای داناست».

بنابراین [مومن] در هیچ زمینه‌ای در برابر الله و پیامبرش پیشی نمی‌جوید؛ نه در امر و نه در نهی و اجازه و تصرف، مگر آنکه او دستور دهد یا نهی کند یا اجازه دهد.

این مساله تا روز قیامت به قوت خود باقی است و منسوخ نخواهد شد؛ یعنی پیشی گرفتن از وی ﷺ از سنت او پس از وفاتش، مانند پیشی گفتن از او در هنگام حیات ایشان است و این دو نزد هیچ خردمندی تفاوتی با هم ندارند.

ابوعبیده رضی الله عنه می گوید: عرب می گوید: در برابر امام و در برابر پدر، از وی پیشی مجوید، یعنی در امر و نهی از آنان سبقت نجوید.
و دیگران گفته اند: یعنی دستور ندهید تا آنکه آنان دستور دهند، و نهی نکنید مگر آنکه آنان نهی کنند.

اگر بلند کردن صدا بر صدای رسول خدا صلی الله علیه و آله سبب از بین رفتن اعمال است، ترجیح آراء و نظرات و نتایج افکار بر سنت وی چگونه خواهد بود؟^۱
این بود حال سلف؛ چرا که «سنت در سینه آنان گرامی تر از آن بود که رای فقهی یا بحثی جدلی یا تخیلات صوفیانه یا تناقضات کلامی و قیاس فلسفی و حکم سیاسی را بر آن مقدم بدانند؛ و هر کس چیزی از این ها را بر سنت مقدم بدارد در صواب به رویش بسته و از راه هدایت باز مانده است»^۲.
امام بخاری رحمه الله می گوید: از حمیدی شنیدم که می گفت: نزد شافعی بودیم؛ مردی آمد و درباره مساله ای از وی پرسید.

شافعی گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله درباره این مساله چنین و چنان کرد.

آن مرد گفت: نظر تو چیست؟

شافعی گفت: سبحان الله! مرا در کنیسه یا کلیسا دیده ای؟ بر کمرم زنار می بینی؟! می گویم رسول الله صلی الله علیه و آله چنین قضاوت نمود و تو می گویی نظر خودت چیست؟!^۳.

ربیع بن سلیمان رحمه الله می گوید: مردی مساله ای را از شافعی پرسید.
شافعی گفت: در این باره از رسول الله صلی الله علیه و آله چنین و چنان روایت می کنند.
او پرسید: ای اباعبدالله، تو نیز چنین می گویی؟

۱- مدارج السالکین (۲/ ۳۸۹).

۲- حادی الأرواح (۸).

۳- تاریخ دمشق (۵۱/ ۲۸۷)، احادیث فی ذم الکلام وأهله (۲/ ۱۳).

ناگهان دیدم که شافعی به لرزه افتاد و از جای برجست و گفت: «هی فلانی! کدام زمین مرا بر خود می‌دارد و کدام آسمان بر من سایه می‌اندازد اگر از پیامبر ﷺ حدیثی را روایت کنم و نظر من بر اساس آن نباشد؟ آری بر گوش و بر چشم، آری بر گوش و بر چشم!»^۱.

تسلیم نزد سلف یعنی تسلیم بودن کامل در برابر وحی؛

﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا﴾ [آل عمران: ۷].

«و کسانی که در علم راسخ‌اند، می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم؛ همه از جانب پروردگار ماست».

آنان در برابر هر چه از سوی الله متعال باشد یا از رسول الله ﷺ به صحت رسد، سر تسلیم فرو می‌آورند و اینگونه نیستند که به قسمتی از آن ایمان آورند و به قسمتی دیگر کفر ورزند، چنانکه اهل کتاب و اهل اهواء اینگونه‌اند.

۱ - الفقیه و المتفقہ (۱/ ۲۱۸)، حلیۃ الأولیاء (۹/ ۶۰۱).

موضع دشمنانِ نص شرعی

آنچه گذشت، نمونه‌هایی بود از حال سلف در سمع و طاعت و تسلیم و پذیرش و گردن نهادن در برابر وحی. حال ببینیم حال مخالفان‌شان به ویژه متاخران چگونه است؟

مخالفان سلف بر دو دسته‌اند:

نخست: منکران نصوص شرعی کتاب و سنت که این‌ها خود بر سه دسته‌اند: دسته‌ای که نص شرعی را از اساس رد می‌کنند، و دسته‌ای دیگر نصوصی را که مخالف عقل آن‌هاست نمی‌پذیرند، و گروه سوم نصوصی را که به زعمشان با برخی از علوم و تجارب جدید در تضاد است، رد می‌کنند. و اگر نتوانستند [نصوص را رد کنند] در صحت آنچه مخالف هوای نفس‌شان است، شک می‌اندازند.

دوم: کسانی که از ترس غیرت دینی مردم، زیر نقاب «تاویل وحی» و تحریف معانی آن پنهان شده‌اند.

مورد نخست بر اساس تکذیب لفظ نص از اساس، بنا شده، اما مورد دوم - که خطرناکتر است - بر تکذیب معنای نص که همان منظور الله و پیامبرش از ایراد نص است، بنا شده.

هر دو گروه در واقع اصل دین یعنی فرمان‌پذیری و تسلیم شدن در برابر الله و پیامبر را با مقاومت و رویارویی، مورد هدف قرار می‌دهند. انکار گروه

اول از روی عناد و عدم تسلیم در برابر «لفظ نص» است، و تاویل نصوص گروه دوم نیز از روی عناد و عدم گردن نهادن در برابر «معنای نص» است. تسلیم و پذیرش، اساس کلی دین است، و حقیقت آن پذیرش کامل نص و معنای آن است.

هر که در تاریخ بدعت‌ها و انحرافات تأمل نماید متوجه خواهد شد که بیشتر گمراهی منتسبین به اسلام نه از انکار وحی بلکه به سبب تاویل معنای آن به خلاف مراد خداوند و پیامبر اوست، و این روش بیشتر اهل اهواء است که هر گاه راهی برای رد نص نیابند، به «تاویل» روی می‌آورند که در واقع تحریف و به بازی گرفتن نص است.

تحریف معانی نصوص و باقی گذاردن لفظ آن یکی از روش‌های یهودیان است که الله متعال آنان را چنین توصیف نموده است:

﴿يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾
[البقرة: ۷۵].

«سخن الله را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند و خودشان هم می‌دانستند».

«از آنجایی که پیامبر ﷺ آگاهمان نموده که این امت، همانند تیرهایی که کنار هم چیده شده‌اند، از راه و روش امت‌های پیشین پیروی خواهد کرد... به همین سبب وجود کسانی در میان این امت حتمی است؛ کسانی که سخن را از جایگاه آن تحریف نمایند و در نتیجه معنای کتاب و سنت را از آنچه خداوند خبر از آن داده یا به آن امر نموده دچار تغییر سازند...»^۱.

این مسلک یکی از لغزش‌گاه‌های بس بزرگی است که بسیاری از مردم به سبب آن دچار انحراف شده‌اند.

ابن قیم رحمته می‌گوید: اساس بلایی که اسلام دچار آن شده، تاویل اهل تحریف و بطلان است.

ابن برهان، به طور خلاصه زیان‌های تاویل فاسد را چنین بیان کرده است: «هیچ کس دچار لغزش نشده مگر با تاویل فاسد»^۱.

مگر اختلاف امت‌ها با پیامبران‌شان جز به سبب تاویل بوده؟

و آیا فتنه‌های بزرگ یا کوچک جز به سبب تاویل اتفاق افتاده است؟

و آیا خون مسلمانان در فتنه‌ها جز به سبب تاویل به زمین ریخته است؟^۲
باب تاویل، بایی است وسیع که زندیقان به هدف ویران ساختن اسلام از آن وارد می‌شوند و نصوص را تحریف کرده از ظاهر آن برمی‌گردانند و به هر معنایی که خود دوست بدارند حمل می‌کنند.

بشر مریسی می‌گوید: «هیچ چیز مانند قرآن سخن ما را باطل نمی‌کند؛ بنابراین آن را در ظاهر بپذیرید و سپس [معنای] آن را با تاویل برگردانید»^۳.

ابن ابی العز حنفی رحمته می‌گوید: «تحریف‌گران از این راه توانستند بر نصوص تسلط یابند و گفتند: ما آنچه را مخالف با نظرمان باشد تاویل می‌کنیم. اینگونه به هدف تزئین تحریف، و برای آنکه مورد پذیرش قرار گیرد، آن را تاویل نامیدند»^۴.

مسلمانان در طول تاریخ، فرقه‌ها و افرادی را شناخته‌اند که راه تحریف نصوص از معنایش و تاویل آن را در پیش گرفتند تا با اندیشه‌های منحرفشان هم‌خوانی یابد؛ فرقه‌هایی مانند معتزله و خوارج و فرقه‌های باطنی و برخی

۱- زرکشی در بحر المحيط (۴/۳۱۷).

۲- إعلام الموقعين عن رب العالمين (۵/۱۲۷).

۳- درء تعارض (۳/۹).

۴- شرح العقيدة الطحاوية (۲۳۲).

از اهل تصوف؛ آنان هیچ چیزی از امور دین را رها نکرده مگر آنکه تاویلش نمودند،^۱ و اگر حمایت الله و سرپرستی او بر این دین نبود، بی شک نشانه‌های آن از بین می‌رفت و مرزهایش ناپدید می‌شد.

گمراهان، واجبات را تاویل نموده از معنای آن برگردانند و پشت گوش انداختن نصوص را برای پیروان خود ساده ساختند و حرام‌ها را چنان تاویل کردند که گناهکاران بر انجام آن جرات یافتند. نصوص عذاب قبر و نعیم آن و قیامت و هول و هراس آن و حشر و میزان و بهشت و جهنم را دستخوش تاویل ساختند به طوری که تاثیر نصوص در نفوس بندگان از بین رفت.

همچنین با تاویل نصوص صفات، باعث ضعیف شدن رابطه بندگان با پروردگار شدند و هیبت نص را از بین بردند به طوری که نص بازیچه‌ای شد در دستان تاویل‌گران که شبانه‌روز با انواع تاویل، آن را از معنایش برگردانند»^۲.

نمونه‌هایی از انحراف در فهم نصوص نزد برخی از متقدمان:^۳

مانعان زکات

آنان ادعا کردند سخن خداوند متعال در آیه زکات دال بر این است که زکات تنها به پیامبر ﷺ پرداخت می‌شود و پس از وفات ایشان زکاتی نخواهد بود:

۱- «حسن حنفی» می‌گوید: «هیچ نصی وجود ندارد مگر آنکه می‌تواند تاویلش نمود و منظور از تاویل در اینجا ضرورتاً خارج ساختن نص از معنای حقیقی به سوی یک معنای مجازی با وجود قرینه نیست، بلکه نهادن یک مضمون معاصر برای نص است؛ زیرا نص یک قالب بدون مضمون است». کتاب «من العقيدة إلى الثورة» (۱/ ۳۹۷-۳۹۸).

۲- مراجعه کنید به کتاب «التأویل وخطورته» نوشته دکتر عمر سلیمان الأشقر.

۳- برای مطالعه بیشتر در این زمینه، مراجعه کنید به کتاب «جناية التأویل الفاسد» نوشته دکتر محمد لوح.

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۰۳].

«از اموال آنان زکات بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه‌شان سازی و برایشان دعا کن زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است و الله شنوای داناست».

و صدیق علیه السلام به سبب باز داشتن زکات با آنان جنگید.

باطنیان قرمطی

صلاة (نماز) را به رابطه داعی با دار السلام تفسیر کردند.

زکات را رساندن حکمت به مستحق آن دانستند.

روزه را کتمان اسرار خود معنی کردند.

حج را به معنای سفر به سوی شیوخ خود دانستند.

بهشت را لذت بردن از خوشی‌های دنیا و جهنم را به معنای پایبندی به شریعت و رفتن زیر سنگینی آن دانستند.

فیلسوفان باطنی نیز ملائکه و شیاطین را به معنای نیروهای پاک و خبیث درون انسان تفسیر کردند، و اینکه نصوص مربوط به معاد و برزخ و بهشت و دوزخ مثال‌هایی برای نزدیک گرداندن معانی به فهم عوام الناس است و حقیقت ندارد.

معتزله

معتزله سخن خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ [نساء: ۱۶۴] (والله با موسی آشکارا سخن گفت) را اینگونه معنی کردند: یعنی او را با ناخن سختی‌ها و چنگال فتنه‌ها زخمی کرد!^۱

صوفیان

و برخی از صوفیان غالی این سخن پروردگار متعال را که می‌فرماید: ﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ [الحجر: ۹۹]. «و پروردگارت را تا هنگامی که مرگت فرا رسد، عبادت کن» اینگونه تفسیر کردند: یعنی تا رسیدن به درجه‌ای خاص از نزدیکی او عبادتش کن؛ و هنگامی که آن درجه را دریافتی تکالیف شرعی از گردنت خواهد افتاد.

و ﴿وَالِی السَّمَاءِ کَیْفَ رُفِعَتْ﴾ [الغاشیة: ۱۸]. «و به آسمان [بنگر] که چگونه برافراشته شده» یعنی: به ارواح بنگر که چگونه در عوالم غیب سیر می‌کنند؛ و در معنای ﴿وَالِی الْجِبَالِ کَیْفَ نُصِبَتْ﴾ [الغاشیة: ۱۹]. «و به کوه‌ها که چگونه برپا داشته شده‌اند» گفتند: خداوند متعال به قلوب عارفان اشاره کرده که چگونه برداشت معرفت را طاق‌آورده‌اند.^۱ وقتی از یکی از آن‌ها درباره دلیل‌شان در مشروعیت رقص پرسیدند، گفت: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾ [الزلزلة: ۱].^۲

غالیان شیعه

برخی از غالیان شیعه، گاو ماده‌ای را که در سورة بقره امر به ذبح آن شده ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً﴾ [البقرة: ۶۷] «و آنگاه که موسی به قوم خود گفت: همانا الله شما را امر می‌کند که گاوی مادی را ذبح کنید»، ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها دانسته‌اند.

و منظور از ﴿مَرْجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ [الرحمن: ۱۹] «دو دریا را روان

۱ - حقائق التفسیر سلمی (۳۶۵).

۲ - سیر أعلام النبلاء (۲۳/۲۲۵).

کرد [که] با هم برخورد کنند» علی و فاطمه، و ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ
وَالْمَرْجَانُ﴾ [الرحمن: ۲۲] «از آن دو [دریا] مروارید و مرجان برآید» حسن و
حسین تفسیر کردند.

و اینکه شجره ملعونه ذکر شده در قرآن، بنی امیه هستند.
حتی برخی لفظ «لا» در حدیث «إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۱ (پس از من
پیامبری نیست) را چنین تفسیر کرده‌اند که بشارت به پیامبری است به نام
«لا» که پس از وی می‌آید!!

برخی از آن‌ها گفته‌اند کسی که از یهودیت یا نصرانیت به اسلام بگراید
نیز تحت حدیث «هر که دینش را عوض کرد را بکشید»^۲ وارد می‌شود و
کشتنش واجب است!

بنابراین، پدیده تحریف معنای نصوص شرعی در همه دوران‌ها وجود
داشته و تا دوران ما همچنان ادامه دارد.

۱- به روایت بخاری (۳۴۵۵) و مسلم (۱۸۴۲).

۲- بخاری (۳۰۱۷).

دعوت به‌سوی قرائتی نوین از نص شرعی

یکی از فتنه‌هایی که در دوران ما سر بر آورد تا روش باطنیان نخست را در ظاهری مدرن از نو زنده سازد، دعوت به بازنگری در قرائت نص شرعی است تا به گمانشان با تغییرات زندگی معاصر همگام و هماهنگ باشد. هدف این دعوت، بازنگری فراگیر همهٔ نصوص شرعی است. بر اساس این قرائت، هیچ بخشی از اصول دین و فروع آن غیر قابل بازبینی نیست، بلکه حتی قضیهٔ توحید نیز قابل تاویل است و می‌توان از آن قرائتی جدید داشت^۱. همین قرائت‌های جدید به تحریف معانی قرآن و سنت و نقض قطعیات شریعت، و بلکه تضادم با اصول ثابت و مورد اعتراف، منجر گردید.

خطر این روی‌کرد از دو جنبه قابل بررسی است:

نخست: این دعوت به دست مردمانی پا گرفته که تظاهر به مسلمانی می‌کنند؛ حتی بعضی از آن‌ها به نام «اندیشمند مسلمان» معروفند و این باعث می‌شود دعوتشان در میان بسیاری از مردم مورد قبول واقع شود.

۱- محمد آرکون در مناقشهٔ قضیهٔ توحید می‌گوید: «...منظور من برگشت از این تصور نیست والعیاذ بالله؛ زیرا در توحید پاک و مطلق است که نبوغ اسلام متجلی می‌شود؛ بلکه خواهان تاویل دوبارهٔ آن هستیم؛ یعنی تاویل آن به گونه‌ای مخالف با تصور غالب در قرون میانه... شرط بندی بزرگ برای بازنگری همهٔ میراث اسلامی و تاسیس یک لاهوت جدید در اسلام، در همین نکته پنهان است» قضایا فی نقد العقل الدینی (۲۸۱).

در واقع این نقشه‌ای است برای ایجاد تغییر از درون جامعه اسلامی و به واسطه دستکاری نصوص شرعی و تحریف و خالی کردن آن از محتوای حقیقی، و سپس قرار دادن محتوای مورد نظر آنان؛ آنان اندیشه‌ها و آرای خود را بر این اساس که اندیشه‌هایی است جدید و ناشی از اجتهاد در فهم دین، عرضه می‌کنند.

پیامبر ﷺ ما را از امثال اینان بر حذر داشته است؛ از حذیفه بن یمان رضی الله عنه روایت است که گفت: مردم از رسول الله ﷺ درباره نیکی می‌پرسیدند، اما من از وی درباره بدی پرسش می‌کردم از ترس آنکه در آن واقع شوم. گفتم: ای پیامبر خدا، ما در بدی و جاهلیت بودیم و خداوند این خیر را نصیب ما کرد؛ اما آیا پس از این خیر، شری خواهد بود؟ فرمود: «آری».

گفتم: و آیا پس از آن شر، خیری خواهد آمد؟

فرمود: «آری، اما در آن ناخالصی خواهد بود».

گفتم: ناخالصی‌اش چیست؟

فرمود: «گروهی که به غیر از راه و روش من ره می‌جویند و برخی از کارهایشان را می‌شناسی (می‌پسندی) و برخی دیگر را انکار می‌کنی».

گفتم: پس از آن خیر، شری خواهد بود؟

فرمود: «آری؛ دعوتگرانی بر دروازه‌های جهنم؛ هر که دعوتشان را اجابت کند وی را در آتش می‌اندازند».

گفتم: ای پیامبر خدا، آنان را برای ما توصیف کن.

فرمود: «آنها گروهی هستند از خود ما و به زبان ما سخن می‌گویند»^۱.

آنان به همان نصوصی استدلال می‌کنند که ما استدلال می‌کنیم و آن را انکار نمی‌کنند، اما نصوص را به گونه‌ای مغایر با روش سلف صالح، تفسیر می‌کنند.

دوم: امروزه این پدیده شروع به گسترش در جهان اسلام کرده است و افرادی از سرزمین‌های مختلف عربی و اسلامی در حال دعوت به سوی آن هستند و روزنامه‌ها و دیگر رسانه‌ها سخنان آنان را پذیرفته به مصاحبه و دیدار و گفتگو با آنان می‌پردازند.

آن‌ها بر نحله‌های گوناگون هستند: نواندیشان، لیبرال‌ها و اسلامگراهای لیبرال که همه از فلسفه‌های غربی تاثیر گرفته و سعی در کج کردن گردن نصوص شریعت در برابر این مذاهب فکری دارند.

هیچ یک از کشورهای اسلامی از نماینده‌های این طائفه و طرفداران آن خالی نیست؛ کسانی که بر روش آن‌ها آیند و از آنان تغذیه فکری می‌شوند.

این دعوت، یک دعوت قدیمی جدید است؛ قدیمی است زیرا دارای ریشه‌های تاریخی است و در امت‌های پیشین نیز کسانی بوده‌اند که سعی در تحریف نصوص بر خلاف معانی آن با استفاده از تاویل باطل داشته‌اند.

جدید است زیرا بر اساس و قواعدی بنا شده که این رویکرد باطل را روشمند می‌سازد؛ به بیانی دیگر، این دعوت کارخانه‌ای است برای تولید معانی باطل که با رغبت‌ها و خواهش‌های نفسانی آنان موافق بوده و برای آن شریعت و سند و مدرک دست و پا می‌کند.

این رویکرد شعاری را بر خود برگزیده که در میان دیگر شعارهای مطرح شده در این دوران از همه خطرناک‌تر است؛ شعار «نوسازی و امروزی کردن اسلام»؛ آنان از ما می‌خواند معانی قرآن و سنت را که امت بر آن اجماع کرده‌اند ترک کنیم و فهمی جدید را که مغایر با فهم سلف صالح است و به گمان آن‌ها با دوران ما در توافق است، برگیریم.

برای همین، هنگامی که از محمد ارکون دربارهٔ تعامل با نصوص واضح غیر محتمل مانند ﴿لِلَّذَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ [النساء: ۱۱]. پرسیدند، گفت: «در چنین حالتی نمی‌توان هیچ کاری کرد مگر طرح دوبارهٔ مسألهٔ تفسیر قرآنی؛ ما نمی‌توانیم به پذیرش اینکه زن سهم عادلانه‌ای نداشته باشد ادامه دهیم!! هنگامی که هم‌خوانی نص با جهان کنونی غیر ممکن باشد، باید برای تغییر آن اقدام کرد».^۱

محمد شحرور می‌گوید: «ضرورتی برای پایبندی به نصوص شرعی که دربارهٔ لذت‌ها و شهوت‌ها به محمد پیامبر خدا وحی شده، وجود ندارد؛ زیرا هر بار در این نصوص قوانینی را می‌بینیم که با واقع کنونی هم‌خوانی ندارد و حرکت توسعه و پیشرفت و رفاه را کند می‌کند. بنابراین راهی جز بی‌توجهی به آن نداریم».^۲

تمایل به هم‌راهی با واقع کنونی و فریفتگی در برابر زندگی غربی و تاثیر گرفتن از مدارس فلسفی غرب که در دانشگاه‌های آن تدریس می‌شود، همراه با فشار دشمنان و جهل نسبت به شریعت، همهٔ این‌ها باعث ظهور این مدرسهٔ تحریفی شده است.

۱- در گفتگو با مجلهٔ فرانسوی Observateur Nouvel.

۲- الکتاب و القرآن (۴۴۵).

زیرساخت‌هایی که این مدرسه اصول خود را بر آن بنا کرده است

مدرسه «باطنیان جدید» دارای مبادی و زیرساخت‌هایی است که بر آن استوار است و با ابزارهای گوناگون سعی در نشر و گسترش آن دارد. مهم‌ترین زیرساخت‌های این مدرسه:

نخست: ظنی بودن مطلق معنای نص شرعی

اصحاب این مدرسه، نص شرعی - کتاب و سنت - را به طور مطلق، نصی ظنی الدلاله (با معنای گمانی) می‌دانند، یعنی نص تنها حامل یک معنا نیست، بلکه احتمال چندین معنا را دارد.

به عبارت دیگر، نص محکمی که تنها احتمال یک معنی را داشته باشد وجود ندارد؛^۱ بنابراین، هرگونه فهم نص شرعی باید مورد احترام قرار گیرد، چرا که می‌تواند حق باشد، و ما قرائت صحیح و قرائت اشتباه نداریم بلکه همه قرائت‌ها صحیح است.^۲

و چنانکه محمد ارکون می‌گوید: «قرآن نصی است گشوده در برابر همه معانی، و هیچ تفسیر یا تاویلی نمی‌تواند آن را به صورت نهایی [در برابر دیگر

۱ - نگا: طیب تیزی، «النص القرآنی» (۲۶۱) و علی حرب، «نقد النص» (۲۰).

۲ - نگا: حسن حنفی، «التراث والتجدید» (۱۱۲).

تفاسیر [ببندد]»^۱.

بر این اساس، کسی نمی‌تواند ادعا کند فهمی که به آن رسیده صحیح است و دیگر فهم‌ها اشتباه، حتی اگر امت بر اساس آن فهم اجماع کرده باشند. یکی از آن‌ها می‌گوید: «نص برای همه جا دارد؛ برای همه صورت‌ها و همه سطح [فهم]‌ها»^۲.

ارکون با این سخن علما و مجتهدان را دعوت نمی‌کند که به نظر در معنای نصوص شرعی که ممکن است چند معنای لغوی متفاوت داشته باشد، بپردازند؛ بلکه تک تک افراد را فرا می‌خواند تا قرائت خاص خود را از این نص داشته باشند و بتواند با آزادی کامل، و تنها با مراجعه به وجدان خود به معنایی که می‌خواهند دست یابند^۳.

به همین سبب می‌گوید: «قرائتی که رویای آن را در سر دارم، قرائتی است آزاد؛ آنقدر آزاد که به حد آوارگی و پراکندگی به هر سو می‌رسد؛ قرائتی که هر کس در آن بشریت خود را می‌بیند»^۴.

شعار طرفداران این مدرسه این است: «نص مقدس است، اما تاویل آزاد است»؛ هر مسلمانی حق دارد که با نص با روشی که مناسب می‌بیند تعامل کند. مثلاً کلمه «جیب» در این سخن خداوند متعال: ﴿وَلْيَضْرِبَنَّ بِحُمْرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ [النور: ۳۱]. «و باید روسری خود را بر سینه خود اندازند». ممکن

۱- محمد ارکون، تاریخ‌ال فکر العربی الإسلامی (۱۴۵).

۲- علی حرب، نقد الحقیقة (۴۵).

۳- بعضی چنان در این زمینه زیاده‌روی کرده‌اند که به نظرشان حتی غیر مسلمانی که در جامعه اسلامی زندگی می‌کند حق دارند قرآن را به شیوه‌ای که با فرهنگ و عقیده‌شان در توافق است، تفسیر کنند. نگا: طیب تیزی، النص القرآنی (۲۲۶).

۴- محمد ارکون، الفكر الأصولی واستحالة التأویل (۷۶).

است شخصی معنایی از این کلمه برداشت کند و دیگری معنای دیگری را، و سومی معنایی سوم را؛ هر کدام قرائت خود را دارند و فهم سلف از این آیه نیز قرائتی است غیر الزام‌آور از این قرائت‌ها.

برای مثال آقای شحرور از این آیه این را می‌فهمد که لباس باید دو تکه باشد؛ یعنی لباس شرعی زن بر اساس مذهب شحروری باید فقط آلت و سینه‌ها و زیر بغل‌های او را بپوشاند!^۱ بنابراین خانمی که لباسش تا نصف ران باشد و تا پایین سینه و بغلش پوشیده، زنی است باحجاب که خشنودی خداوند را به دست آورده و دستور وی را اطاعت نموده!!.

او همچنین آیه ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾ [المائدة: ۳۸] را اینگونه تفسیر می‌کند: «دست آنان را از دزدی کوتاه کنید؛ مثلاً با زندان».^۲ یکی دیگر می‌گوید: یعنی با فراهم ساختن زندگی کریمانه، آنان را از دزدی باز دارید.

و این سخن خداوند متعال که:

﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصص: ۸۸].

«همه چیز جز ذات او هلاک شدنی است».

یعنی آنکه این جهان تناقضات خود را دارد و ماده نیز تناقضات خود را همراه دارد؛ به همین سبب این جهان از بین خواهد رفت و نابود شده عوض خواهد شد. اما هلاکتش باعث می‌شود به ماده‌ای دیگر تغییر یابد.

دیگری از این آیه که ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾ [النساء: ۱] «شما را از یک نفس واحد آفرید و همسرش را از وی خلق کرد» چنین

۱- الکتاب والقرآن (۶۰۴). اما دهان و بینی و دو چشم از نظر وی «جیوب» آشکار است و پنهان داشتن آن واجب نیست.

۲- محمد شحرور، نحو أصول جدیدة (۹۹-۱۰۳).

می‌فهمد: نفس واحده یعنی پروتون، و همسرش یعنی الکترون^۱.

دیگری از این سخن پروردگار که می‌فرماید: ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ [طه: ۱۲]. «این منم پروردگار تو پس پاپوش خویش را بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی» چنین می‌گوید: منظور از نعلین، نفس و بدن است؛ یعنی هوای نفس و لذت‌های بدنی^۲.

اگر بر اساس روش این مدرسه در تفسیر نصوص پیش برویم، کارمان به هرج و مرج و آشوبی بی‌پایان از نظرات و اندیشه‌ها خواهد رسید. زیرا - بنابر گفته آنان - هیچ ضابطه‌ای در تعیین معنای نصوص وجود نخواهد داشت.

اگر آنطور که آنان می‌گویند، قرآن بر روی همه معانی گشوده است، نزول آن به عنوان راه و روش مسلمانان چه فایده‌ای خواهد داشت؟! از سوی دیگر، آیا هر انسانی حق دارد متون مربوط به پزشکی و مهندسی و دیگر علوم را طبق فهم خود بفهمد، و سپس واقعا - بر اساس فهم خود - اقدام به پزشکی و مهندسی و دیگر فعالیت‌ها کند و کارش به هرج و مرج بکشد؟! اساسی که این مدرسه در قرائت نصوص بر آن بنا شده را اگر در دیگر عرصه‌ها عملی کنیم زندگی اجتماعی به ویرانی کشیده می‌شد.

﴿وَلَوْ أَتَبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ﴾ [المؤمنون: ۷۱].

«و اگر حق از هوس‌های آن‌ها پیروی می‌کرد، قطعا آسمان‌ها و زمین و هر که در آن‌هاست تباه می‌شد. بلکه یادنامه‌شان را به آنان داده‌ایم ولی آن‌ها

۱ - عبدالرزاق نوفل، القرآن والعلم الحديث (۱۳۶). ظاهرا وی از آخر آیه که مفهوم آن را توضیح داده غفلت ورزیده که می‌فرماید: (و از آنان مردان و زنانی بسیار پراکنده ساخت) [نساء: ۱] و اینکه اساسا خطاب این آیه متوجه مردم است نه جهان.

۲ - مصطفی محمود، القرآن لفهم عصری (۱۳۵).

از [پیروی] یادنامهٔ خود روی گردانند».

زیرا زندگی اجتماعی بر اساس قواعدی که مردم میان خود قرار داده‌اند، از جمله معانی لغوی، بنا شده است و اگر این قواعد را منتفی بدانیم و قرار باشد هر کس بر حسب تاویل شخصی خودش که بر اساس فرهنگ و محیطش شکل گرفته رفتار نماید هیچ کس معنای سخن دیگری را نخواهد فهمید و در نتیجه نه تنها دینداری، بلکه حتی ارتباط و همکاری در میان مردم از بین خواهد رفت.

آنگاه مجریان قانون با چنین قرائتی چگونه احکام قانونی را اجرا کنند، در حالی که هر کس برای خود قرائت خاصی از مفاد قوانین دارد؟! آن وقت تعامل افراد با مافوقی که دستور به انجام یک کار یا عدم انجام آن می‌دهد چگونه خواهد بود؟ آن هم وقتی که ممکن است بر اساس تاویل لغوی خود امر را نهی، و نهی را امر تلقی کند؟!.

دانش آموزان چگونه قرار است از معلمان خود دانش کسب کنند آن هم در صورتی که امکان دارد اطلاعاتی که دریافت می‌کنند را بر خلاف منظور معلم یا نویسندهٔ کتاب بفهمند؟

فرض کنید یکی از طرفداران این اندیشه قصیدهٔ متنبی در مدح سیف الدوله را به عنوان سوال امتحانی برای دانش آموزان خود مطرح کند، سپس یکی از دانش آموزان وی که معتقد به این قرائت معاصر است در پاسخ بنویسد: این شعر در هجای سیف الدوله است، و سخن متنبی را بر اساس قاعدهٔ استعارهٔ طعنه‌آمیز تاویل نماید!

دیگری می‌نویسد: «این یک غزل عاشقانه است! در حقیقت متنبی تصویر یک زن که او را در دنیای واقعی نیافته در لباس سیف الدوله در آورده است!». و سومی می‌نویسد: «این قصیده فخر فروشانه است؛ یعنی در توهم ما شاعر برای شخص دیگری شعر گفته؛ اما در واقع، سیف الدوله‌ای که در

قصیده از وی نام برده شده کسی نیست جز «خودِ دیگر» (alter - ego) متنبی».

چهارمی هم یک برگه سفید تحویل می‌دهد!

حال معلم چطور می‌تواند بر اساس مذهب خود، برگه دانش‌آموزان را تصحیح کند؟ اگر بر اساس یک معیار مشخص در مورد آنان داوری کند دچار تناقض شده و دانش‌آموزان می‌توانند بگویند: چطور بر اساس فهم خودت درباره ما داوری می‌کنی در حالی که خودت به ما یاد داده‌ای که همه قرائت‌ها درست است؟!

و اگر بر اساس منطق جدید قرائات پیش برود چیزی جز آشوب نخواهیم داشت؛ حتی به برگه سفید هم باید نمره بدهد، چرا که سکوت دانش‌آموز از پاسخ، یک نوع «نماد تحریک آمیز انقلابی علیه هر نص قدیمی، و رد همه فراقکنی‌های درونی معاصران بر شعرِ متنبی است»^۱.

این آشوبی است حتمی که به نابودی معرفت و زندگی اجتماعی منجر می‌شود. اگر قضیه چنان بود که آنان ادعا می‌کنند، نص شرعی هیچ فایده‌ای نداشت و عربی بودن قرآن نیز بی‌معنا بود.

آیا عاقلانه است که نسل‌ها در تفسیرِ جوهره وحی و اصولِ معانی آن چنین اختلاف ریشه‌ای داشته باشند؟

دوم: دور انداختن فهم علمای امت از نصوص شرعی

این یکی از نتایج گفته آنان است مبنی بر اینکه فهم سلف از نصوص شرعی تنها یکی از قرائت‌هایی است که ممکن است از نص برداشت شود، و در نتیجه برای هیچ‌کس الزام‌آور نیست.

۱ - برگرفته از «شبكة التفسير والدراسات القرآنية».

حسن ترابی می‌گوید: «همه میراث فکری که سلف صالح در امور دین بر جای گذاشتند الزام‌آور نیست، بلکه می‌توان از آن بهره برد».^۱

وی البته از تعبیر نرمی استفاده کرده؛ اما دیگران به صراحت فهم صحابه را اشتباه می‌دانند،^۲ و معتقدند این اشتباه نسل به نسل تا امروز ادامه یافته و مردم از چهره حقیقی اسلام غافل مانده‌اند.^۱

۱- تجدید الفكر الإسلامی (۱۰۵).

۲- «روژه آرنالدز» یکی از خاورشناسان فرانسوی در مداخله‌ای بر سخنرانی محمد آرکون در فرانسه می‌گوید: «فکر می‌کنم اندیشه محوری محمد ارکون که از گذشته تا کنون درباره‌اش بحث کرده‌ایم این باشد: ترکیباتی تئولوژی و قانونی و تشریعی در طی تاریخ اسلام شکل گرفته که گرفتار جمود شده است و چه بسا تعالیم قرآن را که باز و غنی و چند احتمالی بود به طوری که بشریت می‌تواند تا روز قیامت در آن تامل و اندیشه کند، تخریب کرده است... من فکر می‌کنم ایشان وقتی این حرف را می‌زند چیزهای درستی هم می‌گوید، اما من - اگر شده برای یک لحظه - از فقهاء و مفسرانی که مدت‌ها است به پژوهش [شخصیت] آنان پرداخته‌ام و با آثارشان زندگی کرده‌ام، دفاع می‌کنم؛ این را برای محمد ارکون یادآور می‌شوم که آن فقهاء خیلی هم فعال بودند و نصوص قرآن را به جنبش آورده و با تفاسیر خود به آن جان داده‌اند؛ به طوری که امروزه برای ما سخت است حتی به نام علوم انسانی چیز جدید دیگری جز آنچه آن‌ها یافته‌اند در آن پیدا کنیم...» سپس در ادامه می‌گوید: «مفسران در دوران کلاسیک اسلام می‌توانستند هر مقوله‌ای را که در آیات قرآن هست یا به طور ضمنی در آن موجود است، از آن استخراج کنند؛ به همین سبب می‌گویم: برای مسلمانان نوگرایی که مناهج غربی را وارد می‌کنند بهتر بود به روش پیشینیان خود اکتفا می‌کردند، زیرا این روش می‌تواند آنان را با دقت بالا به جایی برساند که از آیات قرآنی چیزهایی بگیرند که از روش‌های تابع علوم انسانی به دست آورده‌اند و محمد ارکون دم از آن می‌زند». نگا: محمد ارکون، الفكر الإسلامی نقد واجتهاد (۳۲۶-۳۲۷) ترجمه: هاشم صالح.

آنان فهم سلف را ریشخند گرفته و می‌گویند: تا کی بر فهم بیابانی و بدوی قرآن و سنت باقی خواهید ماند؟!.

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «جاهل دانستن سابقین اولین و ابله خواندن آنان و این اعتقاد که آنان قومی بی‌سواد بودند... و در حقایق شناخت خداوند تبحر نداشتند و دقایق علم الهی را نمی‌دانستند، و اینکه خَلَف در همه این‌ها از سلف سبقت بسته‌اند... اگر انسان در این سخن به نیکی بیندیشد آن را در غایت جهل و نادانی و بلکه اوج گمراهی خواهد یافت»^۲.
حال اینان شبیه به منافقان است [که خداوند متعال درباره‌شان می‌فرماید]:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ الْتَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳].

«و چون به آنان گفته شود ایمان بیاورید همانگونه که مردم ایمان آوردند، می‌گویند: آیا همانگونه که کم‌خردان ایمان آورده‌اند ایمان بیاوریم؟! هشدار که آنان همان کم‌خردانند ولی نمی‌دانند».

منظور از «مردم» در این آیه، صحابه هستند؛ بنابراین هر کس آنان را بد گوید یا اصحاب را به کم‌خردی و کمبود علم و حکمت نسبت دهد، به نص قرآن خودش کم‌خرد است و کسانی که چنین می‌کنند «از شناخت قدر و منزلت سلف و ژرفای علوم آنان و کم‌تکلفی‌شان و کمال بصرت آنان ناتوان

۱- عبدالمجید الشرفی کتابی در شرح این اندیشه تالیف کرده و عنوانی برای آن برگزیده که نشان دهنده محتوای آن است: «الإسلام بين الرسالة والتاريخ». به عبارت دیگری اسلامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را آورده نه آن اسلامی است که در طول تاریخ تحقق یافته است.

۲- مجموع الفتاوی (۵/ ۱۰).

هستند. به خدا سوگند که متاخران چیزی بیشتر از آنان ندارند مگر تکلف، و مشغول شدن به فروع و گوشه‌هایی که همت قوم (یعنی سلف) متوجه اصول آن و ضابطه‌مند ساختن قواعد و محکم سازی گره‌های آن بود. تلاش آنان در همهٔ امور متوجه اهداف والا بود. متاخران مشغول چیزی بودند و آنان (سلف) مشغول چیزی دیگر، و خداوند برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است»^۱.

برخی هم ادعا می‌کنند فهم صحابه و سلف از نصوص شرعی، مناسب شرایط و فرهنگ زمانهٔ خودشان بود و با دوران ما سازگاری ندارد؛ اما این سخنی است باطل، چرا که نصوص قرآن به زبان عربی نازل شده که دارای معانی مشخص است و هرکه به زبان عربی آگاه باشد آن را می‌فهمد:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [یوسف: ۲].

«ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم؛ باشد که اندیشه کنید».

سپس سنت می‌آید تا به بیان بیشتر معانی لغوی آن بپردازد.

از سوی دیگر، اصحاب رسول خدا ﷺ این نصوص را بر حسب آنچه از لغت قرآن و سنت - که زبانشان بود - دانسته‌اند، تفسیر کرده‌اند؛ و همینطور بر اساس آنچه از رسول الله ﷺ شنیده بودند و همچنین مناسبت‌های نزول آیات و شرایط ورود احادیث که خود در آن حضور داشتند.

سپس نسل‌های امامان و علمای مسلمان در پی هم آمدند تا به شهادت تالیفاتشان، نصوص کتاب و سنت را به همان صورت بفهمند؛ بنابراین، این سخن که آنان نصوص را بر اساس فرهنگ زمانه‌شان تفسیر کرده‌اند، توهمی است که در برابر حقایق تاریخی دوام نمی‌آورد.

سوم: ادعای تاریخی بودن نص شرعی

به این معنا که مضمون نصوص شرعی از جمله امر و نهی‌های آن متوجه مردمی بود که در زمان نزول وحی زندگی یا در شرایطی شبیه به آنان زندگی می‌کردند. اما کسانی که پس از آن‌ها آمده‌اند و در شرایط و محیطی دیگر زندگی می‌کنند، شامل [دستورات و نواهی] نص شرعی نمی‌شوند.

بنابراین، هنگامی که شرایط کلی زندگی مردم تغییر کند - همانند مردم این دوران - احکامی که از نص شرعی برداشت می‌شود - چه امر و چه نهی - به آن‌ها مربوط نیست و آن‌ها می‌توانند دین را به خلاف آن بفهمند یا مورد عمل قرار دهند؛ به این عنوان که این، دین صحیح برای آنان است، چنان که آن احکام نیز دین صحیح به نسبت مردمی بود که در دوران نزول [نص] زندگی می‌کردند. حسن ترابی می‌گوید: «ما شدیداً به نگاهی جدید دربارهٔ احکام طلاق و ازدواج نیاز داریم؛ نگاهی که از علوم اجتماعی معاصر برگیریم تا فقه موروثنی‌مان را بر آن بنا نماییم...»^۱.

یکی از آنان می‌گوید: «موضع قرآن کریم دربارهٔ زنان، مربوط به دورانی معین بوده و آن قواعد برای دورهٔ خاصی گذاشته شده و به احتمال زیاد چنین چیزهایی در دوران ما امکان نداشته باشد»^۲.

دیگری می‌گوید: «ما می‌دانیم که نصوص قدیمی بی‌ارتباط با جوامع کهن نبوده، و نظام حکومت و جایگاه زنان و حقوق بشر و مسئولیت‌های انسانی و رابطهٔ دین با حکومت که در این نصوص آمده همه نشانگر شرایطی است که هم‌اکنون موجود نیست و نیازی به آن نداریم».

۱- حسن ترابی، تجدید اصول الفقه الإسلامی (۲۱).

۲- إقبال برکة، حول قضایا إسلامیة (۱۰۲).

به عقیده برخی از این نویسندگان، جزئیات عبادات و معاملاتی که فرض شده آثاری به جا مانده از نیازمندی‌های محیط ساده حجاز در دوران پیامبر ﷺ بوده نه دیگر محیط‌ها^۱. بنابراین، انسان کنونی به مقتضای شرایط جدید خود، نیازی به آن واجبات ندارد و معنای خطاب قرآن با صیغه «یا ایها الناس» (ای مردم) «گروهی است که در اطراف پیامبر ﷺ [و در محیط] او زندگی می‌کردند و بار اول قرآن را از زبان وی شنیدند»^۲.

یکی از آنان می‌گوید: «همینطور مناسب است که برخی از تشریعات فقهی که هماهنگ با دوران خودش بوده و در دوران کنونی نمی‌توان عملی ساختن آن را تصور کرد، مورد بازنگری قرار گیرد، به ویژه آنچه آن را «فقه اهل ذمه» می‌نامند... بنابراین هیچ مجالی برای اعمال چنین فقهی که مربوط به شرایط دوران گذشته است، وجود ندارد».

وی خواهان «بازنگری در برخی از تشریعات فقهی اقتصادی است که تشریع آن هم‌گام با شرایط اجتماعی دیگری بوده که به طور کلی با شرایط معاصر ما متفاوت است، به ویژه تشریعات مربوط به عملیات بانکی که به عنوان شاه‌رگ اقتصاد معاصر شناخته می‌شود، مانند سود سپرده‌گذاری‌ها^۳ که هدف از تحریم آن در دوران گذشته حمایت از مستمندان و نیازمندان بود تا نیازشان به تهیه مایحتاج روزانه مورد سوء استفاده قرار نگیرد و در نتیجه در پی تراکم بدهی‌ها، خانه و مزارعشان به دست طلبکاران نیفتد»^۴.

۱ - عبدالمجید الشرفی، الإسلام بین الرسالة والتاریخ (۶۱).

۲ - ارکون، الفکر الأصولی (۳۰).

۳ - یعنی سود ربوی. غافل از زبان‌هایی که ربای بانکی برای جهان کنونی دارد و هیچ چیز بیش از بحران مالی جهانی - که بر شرق و غرب سایه افکند - نشانگر آن نیست.

۴ - از مقاله‌ای تحت عنوان «تجدید الخطاب الدینی». روزنامه «الریاض» به تاریخ ۱۴۲۷/۹/۲۴.

احکام حدود و قصاص را نیز شرایط آن دوران ایجاب می‌کرد؛ چرا که جامعه بدوی آن زمان تحت هیچ دولتی نبود که امنیت را در آن برقرار سازد، بلکه مردم خودشان به هدف انتقام به جان هم می‌افتادند و در آن شرایط اقامه حدود «شرش کمتر و کم‌زیان‌تر بود، زیرا با وجود وحشی‌گری موجود در آن، باعث در امان ماندن جامعه آن دوران از جنایاتی بدتر و خشن‌تر می‌شد»^۱.

یعنی در صورت تغییر شرایط جامعه و وجود دولتی که بتواند امنیت را برقرار سازد و بودن زندان‌ها، احکام حدود که در قرآن آمده برای مخاطبان نص قرآنی الزم آورد نخواهد بود.^۲

حجاب نیز به گمان آن‌ها برای این عصر و جایگاه زن و آزادی وی که به همه عرصه‌های زندگی از جمله مدارس و دانشگاه‌ها و کارخانه‌ها و بازرگانی راه یافته، مناسب نیست.^۳

و حتی فراتر از آن، حتی عبادات نیز برای این زمانه قابل تغییر است؛ زیرا روش عبادتی که مسلمانان در زمان نزول قرآن به آن ملزم بودند، در صورت تغییر شرایط زندگی برای کسانی که پس از آنان می‌آیند الزامی نیست؛ بلکه می‌توانند این عبادات را طوری که با شرایط جدیدشان سازگار است انجام دهند.

۱- محمد الشرفی، الإسلام والحریة، الالتباس التاريخی (۸۹).

۲- بسیاری از کشورها عمل به حد سرقت را متوقف کرده‌اند و دیگر مجازات‌های بشری مانند زندان را جایگزین آن کرده‌اند، اما نتیجه چه بود؟ زندان‌ها پر شد از صدها هزار دزد؛ زیرا قوانینی که آنان اجرا کرده‌اند بازدارنده نیست و هرگز نمی‌تواند جلوی این بیماری مسری را بگیرد.

۳- اما آنچه امروزه به چشم می‌بینیم این است که زنان باحجاب توانسته‌اند با شایستگی در همه عرصه‌های علم و اشتغال که با کرامت و خلقتشان سازگار است در صدر قرار گیرند.

برای مثال، اگر پیامبر ﷺ «نمازهای خود را به روش خاصی ادا می‌کرد، این به آن معنا نیست که مسلمانان در هر جا و زمان و شرایطی مجبورند به آن روش پای‌بند باشند...»^۱.

بر این اساس، چنین قرائتی به این نتیجه پایان می‌یابد که نصوص شرعی معنای ثابتی ندارند؛ یعنی به سبب تغییر فرهنگ‌ها در گذر زمان، آنچه نزد اهل یک زمانه مطلوب دانسته می‌شود نزد مردمی دیگر غیر مطلوب شناخته می‌شود و برعکس.^۲

سبب این گمراهی در فهم، به نگاه آنان به قرآن و سنت برمی‌گردد که نصوص آن نصوصی بشری است و باید مانند دیگر نصوص با آن روبرو شویم و تحت تاثیر مقتضیات تاریخ و تغییرات آن قرار می‌گیرد.

به همین سبب، نصر حامد ابوزید می‌گوید: «نص قرآنی، هر چند نصی مقدس است اما در هر صورت از نص بودن خارج نمی‌شود؛ برای همین باید مانند دیگر نصوص ادبی تحت قواعد نقد ادبی قرار گیرد»^۳.

ارکون می‌گوید: «قرآن چیزی نیست جز نصی مانند دیگر نصوص که حاوی همان سطح از پیچیدگی و معانی پربار است؛ همانند تورات و انجیل و نصوص بنیانگذار مکتب بودا و هندو. هر کدام از این نصوص بزرگ بنیادی، شامل گسترش‌های تاریخی مشخصی شده و در آینده نیز گسترش خواهد یافت»^۴.

۱ - عبدالمجید الشرفی، الإسلام بین الرسالة والتاریخ (۶۲-۶۳).

۲ - نصر حامد ابوزید، النص، السلطة، الحقيقة (۱۳۹).

۳ - نصر حامد ابوزید، دراسة فی علوم القرآن (۲۴). بلکه وی پا را فراتر گذاشته تصریح نموده که قرآن، بشری است نه کلام خداوند، چنانکه در کتاب «نقد الخطاب الدینی» (۱۳۹) می‌گوید.

۴ - محمد ارکون، الفكر الأصولی (۳۶).

اما این سخنی است پر از تلبیس؛ چگونه کتاب خداوند را با کتاب‌های تحریف شده یا کتبی مقایسه می‌کند که انسان‌ها نوشته‌اند؟! و چگونه سخن پروردگار جهانیان را که آنچه بوده و خواهد بود، می‌داند، با سخن انسانی مقایسه می‌کند که جز اندکی بهره‌ای از علم نبرده؟! سخن خداوند را نمی‌توان به زمانی مشخص محدود ساخت، زیرا الله متعال آن را به عنوان قانونی برای همهٔ دوران‌ها و مکان‌ها نازل کرده است، و او می‌داند که چه چیز به سود بندگان اوست و چه چیز برای همهٔ زمان‌ها و شرایط مناسب آنان است. هیچ چیز بر او پنهان نیست و اوست شنوای بینا.

ما خطاب به این نویسندگان می‌گوییم:

﴿عَلَّمْتُكُمْ أَلَمْ أَلَمْ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۱۴۰].

«آیا شما بیشتر می‌دانید یا الله»؟

چهارم: قائل بودن به نسبیت حقیقت و وجود نداشتن حقیقت مطلق

آنان به وجود یک حقیقت ثابت در همهٔ دوران‌ها و مکان‌ها باور ندارند؛ بلکه حق را نسبی می‌دانند؛ یعنی چیزی را که تو حق می‌بینی دیگری باطل می‌داند و آنچه را امروز درست می‌پنداری شاید فردا درست نباشد.

ارکون می‌گوید: «این گفته که یک حقیقت اسلامی ایده‌آل و جوهری همیشه در طول تاریخ و تا امروز ادامه داشته چیزی نیست جز توهمی افسانه‌ای که هیچ ربطی به حقیقت و واقعیت ندارد»^۱.

آنان می‌گویند: هیچ‌کس حقیقت مطلق را در اختیار ندارد، و از این شعار تحت عنوان «تعدد» و «پذیرش دیگر» برای اهداف سیاسی خود بهره‌برداری می‌کنند.

۱ - الفکر الإسلامی، نقد واجتهاد (۲۴۶-۲۴۷).

اما منظورشان از این «دیگر»، بی‌دینی و الحاد و بی‌بند و باری است. به نظر آنان باید با تمام این مفاهیم با دید مساوات تعامل و برخورد کرد و هیچ نیازی به انکار هیچ اندیشه‌ای یا زشت دانستن هیچ باور و کرداری نیست، هر چند عجیب و شاذ باشد؛ زیرا حقیقت مطلق وجود ندارد. یکی از آنان می‌گوید: «نمی‌توانی رهبری پیشرفت را به دست بیاوری یا [حتی] آرزوی آن را داشته باشی مگر آنکه رای طرف مقابل را نیز به عنوان حقیقت بپذیری، آن هم نه به عنوان یک حقیقت نسبی، بلکه حقیقت مطلق»^۱.

حاصل این آراء این است که: هیچ کس نمی‌تواند به طور قطع بگوید رای یا اعتقاد او حق است و رای و اعتقاد دیگری قطعاً نادرست؛ بلکه نهایت جزمی که می‌تواند به زبان آورد این است که رای او درست است با احتمال خطا، و رای دیگری خطا است با احتمال صحت^۲.

یعنی آنچه آن را حق می‌داند، ممکن است نزد دیگری باطل باشد و آنچه آن را خیر می‌بیند ممکن است از نگاه دیگری شر باشد؛ و این همان چیزی است که نسبی بودن حقیقتش می‌نامند.

بنا بر سخن آنان، حقیقت ممکن است در اسلام باشد و ممکن است در دیگر ادیان تحریف شده یا باطل باشد!

به همین سبب به نظر برخی از آنان هر شهروندی حق دارد در صورتی که به دین دیگری قانع شود، تغییر دین دهد^۳.

۱- من هنا يبدأ التغيير (۳۴۷).

۲- بله، در مسائلی که اجتهاد در آن جا دارد می‌توان گفت کسی نمی‌تواند حق را به احتکار خود در آورد، و منظور امام شافعی از این سخن که «رای من درست است با احتمال اشتباه و رای دیگری اشتباه است با احتمال صواب»، اینگونه مسائل است.

۳- نگا: مصاحبه روزنامه «المحرر» با حسن الترابی (شماره ۲۶۳، آگست ۱۹۹۴).

تنها همین یک سخن که هیچ کس حقیقت را در انحصار خود ندارد، برای نقض اصل ایمان کافی است؛ زیرا اصول ایمان بر قطعیت و یقین بنا شده؛ یعنی کسی که به توحید خداوند یقین نداشته باشد در دین خداوند مومن به شمار نمی آید و کسی که به طور قطع و یقین و بدون شک اله را فرد و صمد و در پادشاهی و خلقت بی شریک نداند در دین خداوند مومن دانسته نمی شود. و هرکس با یقینی بدون شک قرآن را از تحریف و تبدیل مصون نداند و پیامبر ﷺ را خاتم پیامبران نداند و یقین نداشته باشد که وحی با وفات ایشان منقطع شده، در دین خداوند مومن دانسته نمی شود. و همین طور در مورد دیگر اصول و قطعیات دین.

﴿فَذَالِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرِفُونَ﴾ [یونس: ۳۲].

«این است الله، پروردگار حقیقی شما؛ و بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟ پس چگونه [از حق] باز گردانیده می شوید؟» بنابراین، حق یکی است و متعدد نمی شود، اما گمراهی انواع گوناگون دارد. پس بعد از حق چیست جز گمراهی؟ اگر اینگونه بود و حقیقت مطلق وجود نداشت، امر خداوند به پیروی از حق و پایبندی به آن پوچ و بی معنی بود، و اگر چنین بود که اینها می گویند این سخن پروردگار بی معنا بود که:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۳].

«و [بدانید] این است راه راست من، پس از آن پیروی کنید و از راهها [ی دیگر] که شما را از راه وی پراکنده می سازد پیروی نکنید. اینهاست که [الله] شما را به آن سفارش کرده است؛ باشد که به تقوا گرایید».

این راه مستقیمی که خداوند ما را به پیروی از آن فرا خوانده کجاست، اگر هیچکس حقیقت را در اختیار ندارد؟ و کجاست این راه‌های باطل که ما را از پیمودن آن نهی کرده است، اگر حقیقت نسبی است؟!.

«این مذهب آغازش سفسطه است و آخرش زندقه؛ زیرا امر و نهی و وجوب و تحریم و وعید را از این احکام برمی‌دارد؛ آنگاه انسان خودش می‌ماند که هر چه را دوست دارد واجب کند و هر چه را نمی‌خواهد حرام بداند، و در نتیجه همه پندارها و کردارها با هم برابر خواهد بود، که این کفر و زندقه است»^۱.

ابن جوزی رحمته الله قائلان به این اندیشه را جاهل دانسته، می‌گوید: «گروهی از کسانی که خود را به ندانستن زده‌اند گمان کرده‌اند اشیاء در ذات خود حقیقتی واحد ندارند؛ بلکه حقیقت آن‌ها نزد هر قوم، بر اساس گمانی که نسبت به آن دارند، متفاوت است...»^۲.

۱ - مجموع الفتاوی (۱۹/۱۴۴-۱۴۵).

۲ - تلبیس ابلیس (۵۴).

نتایج قرائت معاصر از نصوص

دعوت به قرائتی جدید و معاصر از نص شرعی، دعوتی است دارای نتایج بس خطرناک، از جمله:

۱- از بین رفتن اعتماد به منابع دینی؛ چنین قرائت جدیدی باعث سلب اعتماد از منابع دینی (قرآن و سنت) در درون مردم می‌شود.

۲- الغای عمل به قرآن. قرآنی که نازل شده تا مرجع و دستورالعملی برای مردم باشد؛ زیرا با چنین قرائتی هر کس از نص قرآنی چیزی خلاف دیگری خواهد فهمید و در نتیجه هیچ قانون عامی که همهٔ مردم به آن رجوع کنند وجود نخواهد داشت. برای مثال هنگامی که برای یکی از آنان به آیه‌ای از قرآن استناد شود خواهد گفت: این فهم تو از این آیه است و برای من ملزم نیست. یا خواهد گفت: این هم یکی از قرائات از دیگر قرائت‌های ممکن است!

اگر به او بگویی: ابن عباس یا دیگر سلف چنین گفته است، خواهد گفت: رای ابن عباس هم یکی از قرائت‌های ممکن است!

نتیجهٔ چنین اندیشه‌ای برداشته شدن قرآن الهی از زمین و ماندن قرائت‌های نسبی احتمالی بشری است. اما فهمیدن «مراد خداوند» از آیات که حق یگانه است از نظر آنان غیر ممکن است.

نصر حامد ابوزید می‌گوید: «به فرض اینکه نص در ذات خود دارای معنا باشد، باز هم غیر ممکن است که کسی ادعا کند فهم وی مطابق آن معنا

است»^۱. یعنی پس از آنکه خداوند این قرآن را همچون نوری تبیین‌گر نازل نمود تا راهنمای ما باشد و از تاریکی‌ها به سوی نور هدایت‌مان نماید، اینان می‌خواهند این رابطه را میان بندگان و پروردگار قطع کنند و ادعا می‌کنند هیچ بشری نمی‌تواند به مراد و مقصود خداوند دست یابد.

نتیجه حتمی چنین سخنی این است که قرآن و سنت الفاظی شوند بی‌معنی که نتوان به آن رجوع کرد. بدین ترتیب، این امت نیز مانند دیگر امت‌ها خواهد شد که وحی الهی را تعطیل نمودند. از زیاد بن لبید رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی را یادآور شد، سپس فرمود: «و این هنگامی است که علم از بین برود».

گفتم: ای پیامبر خدا! علم چگونه از بین خواهد رفت در حالی که ما قرآن می‌خوانیم و به فرزندانمان یاد می‌دهیم و فرزندانمان نیز به فرزندان‌شان خواهند آموخت [و این] تا قیامت [ادامه خواهد داشت]؟ فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند این فرزند ام لبید! تو را از فقیه‌ترین مردان مدینه می‌دانستم! مگر یهود و نصاری را نمی‌بینی که تورات و انجیل را می‌خوانند و هیچ سودی از آن نمی‌برند؟»^۲.

۳- از خطرناک‌ترین نتایج چنین قرائتی، الغای فهم صحیح دین است: از آنجایی که این قرائت جدید، یک قرائت تحریف شده از نص با احتمالات بی‌شمار است؛ و از آنجایی که قرائتی است شخصی و فردی، و با در نظر داشتن اینکه اکنون در زمانه‌ای هستیم که شرایط آن بسیار با شرایط گذشته متفاوت است، چنین قرائتی می‌تواند ناسخ دینی صحیحی باشد که

۱- نقد الخطاب الدینی (۲۱۹).

۲- به روایت ابن ماجه (۴۰۴۸). آلبانی در مشکاة (۲۷۷) آن را صحیح دانسته است.

نسل‌های امت، پی در پی از دوران پیامبر تا کنون به یکدیگر رسانده‌اند.^۱
از این قرائت جدید، دینی سر بر خواهد آورد که هر نامی می‌توان بر آن گذاشت، جز اسلام.

برخی از این تحریف‌گران بر این فهم جدید از دین، مصطلح «رسالت دوم اسلام» یا «روی دوم رسالت اسلام» را اطلاق کرده‌اند، با اشاره به این که رسالت نخست اسلام همانی است که فهم امت مسلمان بر آن مستقر گردیده و رسالت دوم آن، پیام حقیقی آن است که [تاکنون] فهمیده نشده و وقت آن رسیده تا فهمیده شود، تا همان دین حقی شود که قرائت جدید، به آن بشارت می‌دهد.^۲

فهم جدید دین که از این قرائت برمی‌آید، فهمی است که ممکن است از اساس با هر فهمی که تاکنون رایج بوده به مخالفت برخیزد؛ چه فهم آنچه به پایه‌های عقیده مربوط است یا مسائل مربوط به شریعت و اخلاق.^۳
اسلامی که در این قرائت معاصر از آن سخن می‌گویند، آن اسلامی نیست که الله ﷻ بر محمد ﷺ نازل نموده است:

۱- بلکه حتی مفهوم «الله» نیز نزد آنان قابل تغییر است. ارکون می‌گوید: «برعکس عقیده مسلم سنتی که وجود خدایی زنده و متعال و ثابت و تغییرناپذیر را فرض می‌کند؛ مفهوم خداوند نمی‌تواند از فشار تاریخ و تاثیر آن نجات یابد. منظورم این است که این مفهوم نیز با تغییر دوران‌ها و زمان‌ها دچار تحول و تغییر می‌شود. مفهوم النص (۲۰).

۲- محمود محمد طاهّا، کتاب خود را که در آن به شرح فهم جدید از دین پرداخته اینگونه نام نهاده است: «الرسالة الثانية في الإسلام» (رسالت دوم در اسلام) و کتاب دیگری را تحت عنوان «الإسلام برسالته الأولى لا يصلح لإنسان القرن العشرين» (رسالت نخست اسلام برای انسان قرن بیستم مناسب نیست).

۳- نصر حامد ابوزید، النص، السلطة، الحقيقة (۱۳۴).

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمْ بِالْعِلْمِ بَعْثًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [آل عمران: ۱۹]

«در حقیقت دین نزد الله همان اسلام است و کسانی که کتاب به آنان داده شده با یکدیگر به اختلاف نپرداختند مگر پس از آنکه علم برای آنان [حاصل] آمد؛ آن هم به سابقه حسدی که میان آنان وجود داشت و هر کس به آیات الله کفر ورزد پس [بداند] که الله زودشمار است». همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵]

«و هر که جز اسلامی دینی برگزیند از وی پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است». بلکه اسلامی است جدید، باز، و کامل نشده،^۱ یعنی برعکس آنچه پروردگار عز و جل اراده کرده است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

«امروز دینتان را برای شما کامل ساختم و نعمتم را بر شما به اتمام رساندم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم».

۱- ارکون می‌گوید: «اسلام هرگز کامل نمی‌شود؛ بلکه در هر سیاق اجتماعی و فرهنگی و در هر مرحله تاریخی، باید آن را دوباره چارچوب‌بندی و بازتعریف نمود» قضایا فی نقد العقل الدینی (۱۷۴).

اسلام جدید روشنفکرانه امروزی، ضرورتاً لازم نیست که بر پنج رکن بنا شده باشد؛ مثلاً شهادتین در این دین جدید معنای ایمانی خاصی ندارد زیرا «در حقیقت و طبق مقتضیات زمانه معنای گواهی دادن، به زبان آوردن یا نوشتن آن نیست؛ بلکه معنای آن گواهی دادن بر زمانه است. بنابراین شهادتین یک اعلان لفظی درباره الوهیت یا پیامبری نیست؛ بلکه یک گواهی نظری و یک گواهی عملی بر قضایای دوران و حوادث تاریخ است»^۱.

اما بخش دوم شهادت اساساً از اسلام نیست؛ بلکه توسط مسلمانان به اسلام افزوده شده؛ چرا که اسلام در آغاز، دعوتی بود برای به هم رسیدن همه ادیان^۲. و نیازی نیست که مردم برای برپا کردن نماز به صورت گروهی در مسجد جمع شوند؛ زیرا نماز یک مسأله شخصی است^۳، و واجب نیست^۴، بلکه برای این فرض شد تا سرکشی انسان عرب را نرم کند و او را به فرمانبرداری و حرف شنوی از فرمانده عادت دهد^۵، و ورزش یوگا کار آن را انجام می دهد و این همان چیزی است که فقها از آن غفلت ورزیده اند^۶.

همینطور جمع میان نمازها اشکالی ندارد؛ زیرا شرایط جدید باعث می شود پای بندی به وقت در بسیاری اوقات غیرممکن باشد^۷.

۱- حسن حنفی، من العقيدة إلى الثورة (۱/ ۱۷).

۲- نگا: صادق النیهوم، صوت الناس، محنة ثقافة مزورة (۲۵).

۳- عبدالرزاق هوماس به نقل از ارکون در کتابش «القراءة الجديدة في ضوء ضوابط التفسير» (۱۶۹).

۴- عبدالمجید الشرفی، الإسلام بین الرسالة والتاریخ (۶۳).

۵- عبدالهادی عبدالرحمن، سلطة النص (۱۱۰-۱۱۱).

۶- صادق النیهوم، الإسلام في الأسر (۱۲۷-۱۳۴).

۷- جمال البنا، لا حرج، قضية التيسير في الإسلام (۵۸-۶۱).

زکات نیز واجب نیست، بلکه اختیاری است.^۱ و از سوی دیگر فایده‌ای ندارد زیرا اوضاع عرب را در دورانی که در آن به سر می‌بردند در نظر گرفته و بیشتر به ثروت‌های کوچک و متوسط پرداخته تا ثروت‌های عظیم...^۲

روزه نیز به همین صورت واجب نیست، بلکه اختیاری است،^۳ و برای عرب فرض است، زیرا برای محیط عربی گذاشته شده، بنابراین روزه برای مسلمان غیر عرب صرفاً یک الگو و پند دینی است؛^۴ بلکه می‌توان گفت روزه برای مسلمانان این دوران حرام است، زیرا باعث پایین آمدن تولید می‌شود.^۵

حج نیز ضروری نیست با همان آیین‌های معروف برگزار شود و حج عقلی یا حج روحی به جای آن کافی است.^۶

بر این اساس، و بر مبنای این فهم جدید، این قرائت احکام حدود^۷ را به اعتبار اینکه احکامی است تاریخی و نامناسب برای دوران ما، الغا نموده و همینطور به سبب آنکه این احکام، وحشیانه و تنفرآمیز است.^۱

۱- عبدالمجید الشرفی، الإسلام بین الرسالة والتاریخ (۶۳)، و العشماوی، جوهر الإسلام (۷-۸).

۲- جابری، وجهة نظر (۱۵۰-۱۵۱).

۳- شرفی، لبنات (۱۷۳) و الإسلام بین الرسالة والتاریخ (۶۳-۶۴).

۴- عبدالهادی عبدالرحمن، سلطة النص (۱۰۹).

۵- ارکون درباره اینکه پیامبر ﷺ یاران خود را در حال جنگ در رمضان دستور به افطار داد، می‌گوید: «ما نیز هم‌اکنون در حال نبرد با عقب ماندگی هستیم». مصاحبه با مجله فرانسوی Observateur Nouvel به تاریخ فوریه ۱۹۸۶.

۶- ارکون، مجله «الکرمی» (۲۳/۱) شماره ۳۴، ۱۹۸۹ میلادی.

۷- حسن ترابی در مصاحبه با مجله آلمانی «در اشیگل» به تاریخ ۱۷/۴/۱۹۹۵ می‌گوید: «این حدود هم‌اکنون در سودان اجرا نمی‌شود زیرا تفسیری که ما از شریعت داریم پیشرفته‌تر از آن چیزی است که در دیگر سرزمین‌های اسلامی اجرا می‌شود».

همینطور نظام ارث را که میان مرد و زن تفاوت قائل است، به این گمان که مناسب دوران ما نیست؛ بنابراین باید لغو گردد.^۲

نظام خانواده، یعنی نظام مربوط به قیمومیت و طلاق و سرپرستی کودک و چند زنی و تحریم سقط جنین نیز با تغییرات این دوران سازگار نیست و باید الغا یا تعدیل شود، زیرا با عدالت و مساوات میان مرد و زن منافات دارد.^۳

و آنطور که ارکون می‌گوید: «قرائت همراه با تامل در قرآن جز به منع تعدد زوجات منتهی نمی‌شود!!»^۴ این قرائت همچنین به آنچه شبیه به مباح دانستن برخی از انواع زنا و خارج ساختن آن از دایره جرم که از نصوص قطعی ثابت است، منجر گردیده؛ محمد الشرفی می‌گوید: «باید معنای زنا را به رابطه جنسی به زن و مردی منحصر کرد که یکی از آن دو متاهل باشد؛ زیرا تنها این نوع ارتباط را می‌توان جرم دانست»^۵.

خمر نیز حرام نیست؛ بلکه بر اساس گفته‌های عشماوی و محمد شحرور، تنها دستور داده شده از آن خودداری شود؛^۶ ربای حرام هم تنها آن است که چند برابر باشد.

۱- محمد الشرفی، الإسلام والحرية (۸۹).

۲- زیرا آنطور که جابری می‌گوید، دادن دو برابر سهم زنان به مردان، پاسخگویی به نیاز جامعه در آن دوران بود. نکا: التراث والحداثة (۵۴-۵۵).

۳- عبدالمجید الشرفی، الإسلام بین الرسالة والتاریخ (۸۲).

۴- در مصاحبه با مجله فرانسوی Observateur Nouvel به تاریخ فوریه ۱۹۸۶.

۵- الإسلام والحرية (۸۵).

۶- محمد سعید عشماوی، الإسلام السياسي (۱۲۱)، محمد شحرور، الكتاب والقرآن

اینگونه آن اسلام ربانی که محمد ﷺ برای آن فرستاده شد کاملاً مسخ شده به جایش اسلام اختراعی دیگری با ارکانی نوین و امروزی و باز، ظهور می‌یابد که برای همهٔ فهم‌ها و تاویل‌ها جا دارد و در حد معینی متوقف نمی‌شود، چرا که [این روش فهم] هیچ حد و حدودی ندارد. ایمان نیز نه آن ایمانی است که بر شش رکن بنا شده «بلکه ایمان در دوران ما یعنی منتقل شدن به ادراک عمیق از نظام‌مند بودن خلقت و هستی، چنانکه خداوند در قرآن بیان نموده و این مرحله‌ای است ایمانی که جز برگزیدگان خداوند، کسی به آن نرسیده است»^۱.

و نزد برخی از آنان در این ایمان معاصر، تنها دو رکن ایمان به الله و آخرت کافی است،^۲ و نزد برخی دیگر «ایمان به الله و پایداری»^۳.

هدف از چنین رویکردی، وارد کردن نصرانیان و یهودیان در مفهوم ایمان و اسلام، و نجات یافته دانستن آنان در روز قیامت است. و نزد گروه سوم این مجال برای بودایی‌ها و همهٔ ادیان ساختگی باز است که سوار بر کشتی نجات شوند.^۴

زیرا برای مومن در جهان امروز بسیار سخت است که چالش دیگر ادیان را در برابر دین ارثی خودش نادیده بگیرد؛ چراکه خلاف حکمت الهی است که منِ مسلمان سه چهارم مردم غیر مسلمان هم دورهٔ خودم را محکوم به رفتن به جهنم بدانم!^۵.

۱- ابوالقاسم حاج حمد، العالمية الإسلامية الثانية (۲/ ۴۹۷-۴۹۸).

۲- محمد الشحرور، نحو أصول جديدة للفقہ الإسلامي (۳۱).

۳- عثماوی، جوهر الإسلام (۱۰۹-۱۲۱).

۴- نگا: نافذة على الإسلام (۶۰)، و اركون، الفكر الإسلامي نقد واجتهاد (۸۴).

۵- عبدالمجيد الشرفی، لبنات (۱۰۱).

چرا که نزد آنان، بنابر تغییر مفاهیم اجتماعی و ملی و سیاسی، لفظ «مسلمان» و «مومن» را می‌توان بر یهودیان و نصرانیان نیز اطلاق نمود و مفهوم «ملت ابراهیم» - که به معنای توحید است - به مفهوم وحدت ادیان تغییر معنا یافته است.

شرک به خداوند نیز دیگر به معنای متوجه ساختن عبادت به سوی غیر الله نیست؛ بلکه به معنای ثبات در این جهان متحرک و تغییر نیافتن با شرایط موضوعی است که همیشه در حال تغییرند. به بیان دیگر، عقب ماندگی شرک است و پیشرفت، توحید^۱.

توحید همان وحدت میان امت و اندیشهٔ آنان است نه توحید خدایان^۲. هنر نیز - از جمله رقص و موسیقی - از شعبه‌های ایمان و توحید است^۳. و عموم غیبات از جمله عرش و کرسی و ملائکه و جن و شیاطین و صراط و نامه‌های اعمال و دیگر عقاید غیبی چیزی نیست جز تصویری اسطوره‌ای^۴. دنیای دیگر نیز اسطوره‌ای است که کاهنان اختراعش کرده‌اند تا بتوانند بر مردم کنترل یابند و بر آنان حکومت کنند^۵.

و منظور از رستاخیزی که قرآن و پیامبر ﷺ بیان کرده‌اند نه زنده شدن بعد از مرگ، بلکه رستاخیزی از دنیای کودکی و عقب ماندگی به جهان پیشرفت و آگاهی است^۶.

۱ - شحرور، الکتاب و القرآن (۴۹۶).

۲ - حسن حنفی، حوار المشرق والمغرب (۵۴-۵۷).

۳ - این سخن را حسن ترابی در کتاب خود «قیمة الدین... رسالية الفن» بیان کرده است.

۴ - نصر حامد ابوزید، النص، السلطة، الحقيقة (۱۳۵).

۵ - صادق النیهوم، الإسلام فی الأسر (۸۲).

۶ - صادق النیهوم، الإسلام فی الأسر (۱۰۶-۱۰۷).

«شاید رستاخیز یک واقعهٔ مادی نباشد که در آن کوه‌ها به حرکت افتند و اجساد مردگان از زمین برآید؛ بلکه رستاخیز، به معنای رستاخیز حزب و رستاخیز امت و رستاخیز روح باشد؛ یعنی واقعه‌ای شعوری که نشانگر لحظهٔ بیداری در زندگی است، در برابر لحظهٔ مرگ و سکون»^۱.

و سخن قرآن از «لوح محفوظ» در واقع «یک تصویرگری هنری است به هدف اثبات تدوین علم، چرا که علم مُدَوَّن دقیق‌تر از علمی است که در حافظه ماندگار شود یا در ذهن تصور گردد»^۲.

و برای اینکه انسان، مسلمان به شمار آید نیازی به این ندارد که به جن و ملائکه ایمان آورد؛ زیرا ایمان چیزی است که در قلب افتد و کردار آن را تصدیق نماید^۳.

و «بهشت و دوزخ، خوشی و عذابِ همین دنیا هستند، نه در دنیای دیگری که انسان پس از مرگ به سوی آن محشور می‌گردد؛ دنیا همین زمین است و دنیای دیگر نیز همین زمین است؛ بهشت، هر خیری است که در دنیا به انسان برسد و جهنم هر شرّی است که در آن به انسان برسد»^۴ و «امور مربوط به معاد در حقیقت پژوهش‌هایی است برای آینده [اما] به زبان همان دوران و به هدف آشکار شدن نتایج آینده از خاستگاه داده‌های حال حاضر»^۵.

۱- حسن حنفی، من العقيدة إلى الثورة (۴/ ۵۰۸).

۲- پیشین (۴/ ۱۳۵).

۳- حسن حنفی، فی فکرنا المعاصر (۹۳).

۴- من العقيدة إلى الثورة (۴/ ۶۰۱).

۵- پیشین (۴/ ۶۰۵).

و «منظور از دمیدن در صور و برپا شدن قیامت، نبرد میان متناقضات است»^۱.

«اما منظور از حور عین و لذتها [ای بهشت]، هنر و زندگی بدون نگرانی است»^۲.

روش این گروه، تفسیر نصوص شرعی با تاویلات فاسدی است که متضمن تکذیب پیامبر ﷺ است و این برای باطل دانستن روش آنان کافی است، و سخن پیامبر ﷺ درباره‌شان صدق می‌کند که فرمود: «در آخر امت من مردمی خواهند بود که برای شما سخنانی خواهند گفت که شما و پدران‌تان نشنیده‌اند، پس از آنان برحذر باشید»^۳.

و در لفظ دیگر آمده است: «در آخر الزمان، دجالان^۴ بسیار دروغگویی خواهند بود که برایتان سخنانی خواهند گفت که نه شما و نه پدران‌تان نشنیده‌اید، از آنان دوری گزینید و هشدار که شما را گمراه نسازند و به فتنه نیاندازند»^۵.

اما ادعای برخی از آنان که این همان تجدید در دین است که پیامبر ﷺ بیان نموده و فرموده است: «همانا خداوند برای این امت در راس هر صد سال کسانی را برانگیخته خواهد کرد تا دینشان را برای آنان تجدید

۱- الکتاب والقرآن (۲۳۶-۲۳۷).

۲- ترکی علی الربیعو، العنف والجنس فی المیثولوجیا (۱۴۰۱/۱).

۳- به روایت مسلم (۶).

۴- او را به سبب فریب و تبلیس بر مردم و زیبا جلوه دادن باطل، دجال می‌نامند. لسان العرب (۱۱/۲۳۶).

۵- به روایت مسلم (۷).

نمایند»^۱ ادعای صحیحی نیست، زیرا منظور از تجدید و نوسازی، احیای آن بخش از نشانه‌ها و رهنمودهای دینی است که پیامبر ﷺ و یاران او و کسانی که به نیکی از آن پیروی کرده‌اند بر آن بودند، نه آوردن یک دین جدید اختراعی^۲ که با آنچه پیامبر ﷺ و یارانش و امامان قرون فاصله بر آن بودند، در تناقض است.

چرا که اساس دین ثابت و تغییر ناپذیر است، اما ناپاکی‌ها و اوهام و اشتباهات، عقل مردم و رفتارهای آنان را آلوده می‌سازد و این همان چیزی است که نیاز به نوسازی و تجدید دارد.

مجمع فقه اسلامی درباره این قرائت جدید از قرآن چنین می‌گوید: «مجلس مجمع فقه اسلامی وابسته به سازمان کنفرانس اسلامی در دوره سیزدهم خود که در دبى (امارات متحده عربی) به تاریخ ۳۰ صفر تا پنج ربیع الأول ۱۴۲۶ هجری برابر با ۹ تا ۱۴ آوریل ۲۰۰۵ میلادی تشکیل گردید، پس از اطلاع از پژوهش‌های وارده در خصوص موضوع قرائت جدید از قرآن و نصوص دینی، و پس از شنیدن مناقشاتی که در این مورد صورت گرفت، چنین نتیجه می‌گیرد:

نخست: آنچه قرائت جدید نصوص دینی نامیده می‌شود اگر به تحریف معانی نصوص منجر گردد - حتی در صورت استناد به اقوال شاذ - به طوری که نصوص دینی را از معانی مجمع علیه خارج سازد و در تعارض با حقایق شرعی قرار گیرد، بدعتی منکر و خطری بزرگ علیه جوامع اسلامی و

۱ - به روایت ابوداود (۴۲۹۱). علامه آل‌بانی در صحیح الجامع (۲۷۵۵) آن را صحیح می‌داند.
 ۲ - حسن حنفی به صراحت بیان می‌کند که تجدید دین، با بازسازی دوباره آن امکان پذیر است: «باید آن نظریه‌ارثی را بر اساس نیازهای این دوران تغییر داد و [این تغییر را باید] از اصول دین آغاز نمود». التراث والتجدید (۶۱).

فرهنگ‌ها و ارزش‌های آن به شمار می‌آید، و این را باید در نظر گرفت که برخی از صاحبان این اندیشه به سبب نداشتن معیارهایی که تفسیر را ضابطه‌مند می‌سازد یا «هوس نوگرایی» غیر منضبط و خارج از چارچوب شرعی دچار آن شده‌اند.

اما نشانه‌های بروز این خطر وقتی آشکار می‌گردد که برخی از دانشگاه‌ها اینگونه قرائت‌ها را پذیرفته و با وسائل مختلف به ترویج آن می‌پردازند و پرداختن به این موضوع را در پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشگاهی مورد تشویق قرار می‌دهند و صاحبان این اندیشه را به سخنرانی و شرکت در کنفرانس‌های مشکوک دعوت می‌کنند و به ترجمه آنچه در این زمینه نوشته شده اقبال نشان داده و برخی از سازمان‌ها نیز به نشر کتاب‌های مسموم آنان می‌پردازند.

دوم: جلوگیری از این جریان، از واجبات کفایی به شمار می‌آید که پاره‌ای از وسایل رویارویی با آن در ذیل بیان شده است:

- فراخوانی حکومت‌های اسلامی به ایستادن در برابر این خطر حتمی و آشکار نمودن تفاوت میان آزادی بیان مسئولانه هدفمند همراه با احترام به ثوابت، با آزادی لجام گسیخته ویرانگر. حکومت‌ها می‌توانند با اقدامات لازم و مراقبت از موسسات نشر و مراکز فرهنگی و موسسات رسانه‌ای و تلاش در جهت آگاه‌سازی کلی جوانان و دانشجویان نسبت به اسلام، و آشنا ساختن آنان با معیارهای اجتهاد شرعی و تفسیر صحیح و شرح حدیث نبوی، وظیفه خود را به انجام رسانند.

- استفاده از ابزار مناسب، مانند برگزاری کنفرانس‌هایی که این اندیشه در آن به بحث و بررسی گذاشته شده و دعوت به تعمق در پژوهش علوم شرعی و اصطلاحات آن شود. همین‌طور تشویق به اجتهاد منضبط بر اساس ضوابط شرعی و اصول زبان عرب.

- گسترش مجال گفتگوی روشمند و مثبت با دارندگان این اندیشه.
- تشویق متخصصان پژوهش‌های اسلامی برای تمرکز بر پاسخ‌دهی علمی و مناقشه‌اندیشه‌های آنان در همه عرصه‌ها به ویژه در سیستم آموزشی.
- راهنمایی برخی از دانشجویان دوره‌های فوق لیسانس و دکتری در رشته‌های عقیده و حدیث و شریعت برای انتخاب موضوعات رساله‌های علمی خود در نشر حقایق و رد این آراء و ادعاها.
- تشکیل یک کارگروه تابع مجمع بین المللی فقه اسلامی به همراه تاسیس یک کتابخانه گسترده در این موضوع که تالیفات مربوط به این زمینه و همین‌طور پاسخ‌ها و ردود را پی‌گیری نموده تا زمینه‌ای باشد برای نوشتن پژوهش‌ها دقیق و قوی و هماهنگی میان پژوهشگران دیگر موسسات پژوهشی در جهان اسلام و خارج آن، والله اعلم^۱.

صاحبان قرائت جدید و اصطلاحات عجیب و نامأنوس

یکی از ملاحظه‌هایی که به طور کلی می‌توان بر اصحاب این منهج گرفت، استفاده از الفاظ سنگین و بازی با اصطلاحات است تا نوشته‌هایشان هرچه بیشتر عجیب و غریب به نظر آید.

از روش‌های شایع آنان در نوشتن و تالیف [به عربی]، پایان دادن اصطلاحات به «ویه» است تا معانی عجیب و غریبی بگیرد که تنها خود می‌دانند.

برای مثال، سلفیه (سلفیت) را سَلَفَوِیَّة و سلفی را سلفوی می‌نامند. اصولیه (اصول‌گرایی) را اصولوِیَّة و اصولگرایان را اصولویون گویند. تاریخ و تاریخی را تاریخوی یا گرایش تاریخوی، و اخلاقی را اخلاقوی و اسلامی را اسلاموی نامند.^۱

همه این‌ها با استفاده مکارانه از اصطلاحات پیچیده و مبهمی است مانند گنوستیسیزم،^۲ ایپستومولوژی،^۳ امپریسیزم،^۱ هومانیزاسیون،^۲ فیوچریزم،^۳

۱- منظور نویسنده، در زبان و نوشتار عربی است. نویسنده مثال‌های دیگری را نیز ذکر

کرده بود که برای طولانی نشدن مبحث از ترجمه آن خودداری کردم. (مترجم)

۲- به عربی: غنوصیة؛ مصطلحی است اساساً یونانی به معنای عرفان‌گرایی.

۳- معرفت‌سناسی، یا شناخت‌شناسی. شاخه‌ای از فلسفه که به چیستی معرفت و راه‌های رسیدن به آن می‌پردازد.

آنتولوژی،^۴ بلشویسم،^۵ منشویسم،^۶ دیالکتیک،^۷ سیکولاستیکسم،^۸ زَمَکَنی (زمانی مکانی)، سمولوژی،^۹ هرمنوتیک^۱ و دِماگوژی^۲.

۱- به عربی: الإمْرِیقِیَّة؛ به معنای تجربه‌گرایی. نگرشی فلسفی که شناخت انسانی را اساساً از طریق حواس و تجربه می‌داند.

۲- به عربی: أُنْسَنَة؛ به معنای انسان شدن، یا سیر تحول به سوی انسان شدن.

۳- به عربی: مُسْتَقْبَلِیَّة؛ به معنای آینده‌گری، یا گرایش به آینده. حرکتی است در هنر و معماری و... به هدف آغاز دوران جدید و بریدن از گذشته.

۴- به عربی: عِلْمُ الْوُجُود؛ به معنای هستی‌شناسی.

۵- کلمه‌ای است روسی به معنای اکثریت. دسته تندروتر حزب کارگر سوسیال دمکرات مارکسیستی روسیه بودند که در دومین کنگره حزب در سال ۱۹۰۳ به رهبری لنین از دسته منشویک‌ها (اقلیت) معتدل جدا شدند و در پایان حزب کمونیست شوروی را تشکیل دادند. آنان سرانجام در انقلاب ۱۹۱۷ قدرت را در روسیه به دست گرفتند. (ویکی‌پدیا)

۶- واژه‌های روسی به معنای اقلیت. منشویک‌ها دسته معتدل‌تر حزب کارگر سوسیال دمکرات مارکسیستی روسیه بودند که برعکس بلشویک‌ها معتقد به روش مسالمت‌آمیز برای تغییر بودند. (ویکی‌پدیا)

۷- واژه‌ای یونانی به معنای مباحثه و مناظره. روشی خاص از بحث و مناظره است که اول بار سقراط در مقابل طرف مقابل در پیش گرفت. (ویکی‌پدیا)

۸- سکولاستیک یا اسکولاستیک، برگرفته از واژه یونانی Schola به معنی مدرسه. در قرون وسطی معرفت تنها در مدارس و کلیساها تدریس می‌شد، بنابراین مجموعه علم و حکمت به مدرسه منسوب شد و «مدرسی» نام گرفت. طرفداران این مکتب را مدرسیون یا رواقیون گویند. هدف این مکتب گسترش و شرح تعالیم مسیح به کمک فلسفه یونان بود.

۹- نشانه‌شناسی.

در کل اشتیاق عجیبی به استفاده از کلماتی دارند که به «لوژی» ختم می‌شود. مثلاً گاه می‌بینی نویسنده‌ای می‌گوید: «در سطح سیکولوژی و سوسیالوژی و انتروپولوژی...».

و دیگر الفاظ غریب که بسیاری از روشنفکران ساده مجذوب آن شده و آن را دانش فرض کردند و در مجالس و کتاب‌های خود از آن استفاده می‌کنند تا آنان را روشنفکر و متمدن و امروزی بنامند! خوانندگان نیز چاره‌ای ندارند جز آنکه آنان را اهل دانش و ژرف‌نگری بدانند، هرچند از سخنانشان سر در نیاروند.

چنانکه رسول الله ﷺ می‌فرماید: «بیشترین چیزی که از آن بر اتمم می‌ترسم، هر منافق سخنور است»^۳.

شگفت آنکه خود طرفداران این اندیشه نیز به نفهمیدن این نوشته‌ها اعتراف دارند. برای مثال، «هاشم صالح» که کتاب‌های محمد ارکون را به عربی ترجمه کرده اعتراف می‌کند که وی «نتوانسته سر از این اصطلاحات دریابورد مگر پس از ده سال، و بعد از آنکه سه سال به مطالعه و پژوهش در پژوهشکده‌های فرانسوی پرداخت، تا آنکه توانسته معنای آن را همانگونه که استفاده کنندگان آن خواسته‌اند، تصور کند»^۴.

۱- هرمنوتیک یا علم تاویل؛ هدف این علم کشف پیام‌ها، نشانه‌ها و معانی یک متن است. (نگا: ویکی پدیا، هرمنوتیک).

۲- به معنای مردم فریبی. آن است که شخصی به جای استدلال و اقامهٔ برهان برای اثبات یک عقیده، سعی می‌کند از راه تحریک احساسات و هیجان‌های جمعی و توسل به عواطف و جو حاکم، نوعی تصدیق جمعی نسبت به نتیجهٔ مطلوب خود به دست آورد. (ویکی پدیا: عوام‌فریبی).

۳- به روایت امام احمد (۱۴۳). آلبانی در صحیح الجامع (۲۳۹) آن را صحیح دانسته است.

۴- در مقدمهٔ وی بر کتاب «أین هو الفكر الإسلامی المعاصر».

از اصول و قواعد اهل سنت در فهم نصوص شرعی

اسلام قواعدی واضح را برای فهم نصوص شرعی قرار داده تا کسی دچار لغزش نشود و فهم هیچکس به گمراهی نرود. این قواعد، تکیه‌گاهی اساسی برای صحت استدلال است و کسی نمی‌تواند به شناخت منظور خداوند و پیامبرش ﷺ دست یابد مگر پس آنکه فهمش از ادله کتاب و سنت، درست باشد، و آرا و اندیشه‌های باطل و گمراهی‌ها به وجود نیامد، مگر به سبب فهم اشتباه.

اگر قرار بود نصوص شرع به دست مردم سپرده شود تا هر کس بر حسب فهم و عقل خود آن را تفسیر کند بی‌شک مردم دچار اشتباه و یاهو‌سرایی می‌شدند. به همین سبب باید اصول علمی ثابتی وجود داشته باشد تا در فهم نص به آن پایبند باشیم.

برخی از این اصول:

نخست: وجوب رجوع به روش سلف صالح در فهم نصوص شرعی

شاید کسی بگوید: چرا باید از فهم سلف صالح - نه دیگران - در فهم نصوص پیروی کنیم؟! آیا آن‌ها نیز مانند دیگر انسان‌ها نیستند؟ بنابراین چرا باید تنها از آن‌ها پیروی شود؟!

یا چنانکه امروزه بسیاری از نویسندگان می‌گویند: آنان مردانی بودند و ما نیز مردانی هستیم.

می‌گوییم: سلف صالح ویژگی‌هایی داشتند که در دیگر افراد این امت وجود ندارد. آنان نماینده فهم صحیح و تطبیق عملی کتاب و سنت هستند. از سوی دیگر ادله شرعی بسیاری از جهات مختلف دال بر وجب بازگشت به فهم سلف صالح در تفسیر کتاب و سنت وجود دارد، از جمله:

۱- الله متعال کسانی را که با روش و منهج آنان به مخالفت برخیزند به عذاب دردناک تهدید کرده است:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵].

«و هر کس پس از آنکه راه هدایت برای او آشکار شد با پیامبر به مخالفت برخیزد و [راهی] غیر راه مومنان در پیش گیرد، وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده و اگذاریم و به جهنمش کشانیم و چه بازگشتگاه بدی است».

بنابراین هر کس در فهم [نصوص] راهی دیگر جز راه مومنان را در پیش گیرد وعید عذاب دردناک متوجه او خواهد شد، و نخستین کسانی که مصداق «سبیل المومنین» (راه مومنان) هستند، به نص قرآن، مومنان نخستین یعنی اصحاب رضی الله عنهم می‌باشند چنانکه می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]

«و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، الله از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر آن نهرها روان است؛ همیشه در آن جاودانه‌اند؛ این است همان پیروزی بزرگ».

عمر بن عبدالعزیز رحمته می‌گوید: «رسول الله ﷺ و والیان امر پس از او سنت‌هایی را گذاشته‌اند که برگرفتن آن پیروی از کتاب الله و تکمیل طاعت پروردگار و نیرویی برای دین خداوند است که هیچ‌یک از مردمان نمی‌تواند آن را تغییر یا عوض نماید یا به چیزی خلاف آن نظر داشته باشد. هر که با آن ره جوید هدایت یافته و هر که از آن یاری بگیرد، پیروز گشته و هرکس آن را ترک کند از راهی به جز راه مومنان پیروی کرده و خداوند او را به همان سویی که رفته وامی‌گذارد و به جهنمش واصل خواهد کرد و بد عاقبتی خواهد داشت»^۱.

ابن قیم رحمته می‌گوید: «رسول الله ﷺ سنت اصحابش را همراه با سنت خود یاد کرده و چنانکه به پیروی از سنت خود امر نموده به پیروی از سنت آنان نیز دستور داده و چنان در این مورد مبالغه فرموده که دستور داده تا [امت وی] آن را با بن دندان‌ها محکم بگیرند»^۲.

از حذیفه رضی الله عنه نقل است که گفت: «ای جمع قاریان، از الله پروا دارید و راه کسانی که پیش از شما بودند را در پی گیرید که سوگند اگر از آن پیروی نمودید راهی طولانی را [از دیگران] سبقت جسته‌اید و اگر آن را ترک گفتید و به چپ و راست رفتید، به گمراهی دور و درازی دچار شده‌اید»^۳.

۳- سلف صالح، بهترین این امت، و از نظر علم و عمل برترین آن‌هایند. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «بهترین مردم قرن من هستند، سپس کسانی که در پی آن‌ها بیایند، سپس کسانی که در پی آن‌ها بیایند»^۴.

۱- حلیۃ الأولیاء (۶/ ۳۲۴).

۲- إعلام الموقعین (۴/ ۱۴۰).

۳- به روایت ترمذی (۲۶۰۰) و ابوداود (۳۹۹۱). آلبانی در صحیح الجامع (۴۳۱۴) آن را صحیح می‌داند.

۴- به روایت بخاری (۲۴۵۸).

ابن تیمیه رحمته الله علیه می‌گوید: «برای کسی که در کتاب و سنت و آنچه مورد اتفاق اهل سنت است، تدبر نماید، به طور حتم مشخص خواهد شد که بهترین نسل‌های این امت در کردار و گفتار و اعتقاد و دیگر فضائل، نسل اول امت هستند، سپس کسانی که پس از آنان بیایند، سپس کسانی که پس از آن‌ها بیایند؛ چنانکه از پیامبر صلی الله علیه و آله از چند جهت ثابت شده، و اینکه آنان در هر فضیلتی از جمله علم و عمل و ایمان و عقل و دین و بیان و عبادت، بهتر از خَلَف هستند و در بیان [الفاظ] مشکل، بر دیگران اولویت دارند. این سخن را تنها کسی رد می‌کند که ضروریات اسلام را نپذیرد و با وجود علم گمراه شده است. چه زیبا است سخن شافعی در رساله‌اش که می‌گوید: آنان در هر علمی و در عقل و دین و فضیلت و هر سببی که با آن علمی به دست آید یا هدایتی حاصل شود از ما برترند، و رای آنان برای ما بهتر از رای و نظر ما برای ماست»^۱.

۴- چنگ زدن به راه و روش آنان سببِ نجات در هنگام فتنه‌ها و اخلافت و تفرقه است؛ از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «بنی اسرائیل به هفتاد و دو فرقه متفرق گردیدند و امت من بر هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد؛ همه در آتش‌اند جز یک گروه».

گفتند: آن چیست ای پیامبر خدا؟

فرمود: «آن [راه و روشی است] که من و یارانم بر آن هستیم»^۲.
و این نشان می‌دهد که جداکننده راه حق و باطل، پیروی از صحابه در راه و روش آنان است.

۱- مجموع الفتاوی (۴/۱۵۷).

۲- به روایت ترمذی (۲۶۴۱). این حدیث را علامه آل‌بانی در صحیح الجامع (۹۴۷۴) حسن دانسته است.

۵- آنان آگاه‌تر از دیگران به مراد خداوند و مراد پیامبر او ﷺ هستند، و این یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های آنان است که باعث می‌شود راه و روش آنان بر دیگران مقدم باشد.

زیرا «خداوند متعال آن‌ها را به داشتن ذهنی روشن و فصاحت زبان و وسعت علم و آسانی دریافت علم و ادراک نیک و سرعت فهم و قصد نیک و تقوای پرورگار متعال، ویژگی داده بود.

چرا که عربی زبان آنان بود و معانی صحیح [لغات آن به طور طبیعی] در فطرت و عقل‌شان موجود بود و نیازی به نگاه در سند و حال راویان و علل حدیث و جرح و تعدیل و نگاه در قواعد اصول و قواعد اصولیان نداشتند؛ بلکه از همه این‌ها بی‌نیاز بودند و تنها به دو امر نیاز داشتند:

نخست اینکه خداوند متعال و پیامبرش چنین گفته‌اند.

و دوم آنکه معنای آنچه گفته‌اند، چیست.

و آنان در مورد هر دو مقدمه [ذکر شده] بخت و نصیت بیشتری از دیگران دارند، چرا که توان آن به طور کامل در اختیارشان بود»^۱.

آن‌ها بیش از دیگران به فهم نصوص و معانی آن نزدیک بودند؛ زیرا قرآن به زبان خودشان^۲ بر آن‌ها نازل می‌شد، و پیامبر ﷺ نیز میان‌شان بود و آنچه

۱- إعلام الموقعین (۴/ ۱۴۹).

۲- سخن ابن مسعود رضی الله عنه تأکیدی بر این حقیقت است؛ آنجا که می‌گوید: «قسم به آنکه معبودی جز او نیست، سوره‌ای از کتاب الله نیست مگر آنکه می‌دانم کجا نازل شد، و آیه‌ای نیست مگر آنکه می‌دانم درباره چه موضوعی نازل شده است، و اگر می‌دانستم کسی نسبت به کتاب الله از من آگاه‌تر است و می‌توان با شتران به او رسید، برای رسیدن او سوار [بر شتر] می‌شدم». به روایت مسلم در صحیح وی (۲۴۶۳).

و ابن اسحاق از مجاهد روایت کرده که گفت: «قرآن را سه بار بر ابن عباس عرضه کردم (دوره کردم) و او را نزد هر آیه نگه می‌داشتم و از وی می‌پرسیدم که در مورد

را نازل می‌شد برایشان تبیین می‌کرد و آنچه را در فهمش دچار مشکل می‌شدند در مسائل مختلف برایشان روشن می‌ساخت.

آنان - چنانکه ابن تیمیه رحمته الله علیه می‌گوید - «لفظ قرآن و معنایش» را از رسول الله صلی الله علیه و آله فرا گرفتند^۱.

پس نصوص معانی قرآن، و قواعد و ضوابط آن را فرا گرفتند و رسول الله صلی الله علیه و آله آن‌ها را بر دینی استوار و محکم، و بر راهی روشن و واضح که هیچ خفا و ابهامی در آن نبود ترک گفت؛ «شما را بر [راهی] سپید [و روشن] رها کردم که شبش همانند روز آن است؛ و پس از من جز هلاک شدگان کسی از آن کج نمی‌رود»^۲.

بنابراین هرچه معنایش [به ظاهر] پنهان، یا مشکل و یا مشتبه است، بیان و توضیح آن در علم اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله موجود است.

عمر بن الخطاب به ابن عباس رضی الله عنهما گفت: چگونه این امت دچار اختلاف خواهد شد در حالی که پیامبرش یکی است و قبله‌اش هم یکی؟!.

ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «ای امیر مومنان؛ قرآن بر ما نازل شد و آن را خواندیم و دانستیم درباره چه کسی نازل شده، و همانا پس از ما مردمی خواهند آمد که قرآن را می‌خوانند و نمی‌دانند درباره چه کسانی نازل شده و [در نتیجه] درباره آن رای و نظری خواهند داشت؛ و از آنجایی که [هرکس] در آن نظری دارد دچار اختلاف می‌شوند، و هرگاه دچار اختلاف شدند، با هم به نبرد برخوانند خاست»^۳.

چه نازل شده و [داستان آن] چگونه بوده». سیر أعلام النبلاء (۴/ ۴۵۰).

۱- مجموع الفتاوی (۱۳/ ۳۸۴).

۲- سنن ابن ماجه (۴۳). آلبنانی در صحیح الجامع (۷۸۱۸) آن را صحیح می‌داند.

۳- فضائل القرآن قاسم بن سلام (۱۰۳).

شاطبی رحمته الله می‌گوید: «به همین سبب، برای همه کسانی که در دلیل شرعی می‌نگرند واجب است آنچه را پیشینیان از [آن دلیل] فهمیده‌اند، و عمل آنان به دلیل را در نظر بگیرند، چرا که آنان شایسته‌تر به صواب و راسخ‌تر در علم و عمل بودند»^۱.

حافظ ابن رجب حنبلی رحمته الله می‌گوید: «در میان همه علوم، علم نافع ضبط نصوص کتاب و سنت و فهم معانی آن و مقید ماندن به چیزی است که از صحابه و تابعین و تابع تابعین درباره معانی قرآن و حدیث نقل شده و همچنین آنچه درباره سخن در مسائل حلال و حرام و زهد و رقائق و معارف و دیگر علوم از آنان نقل شده است»^۲.

حافظ ابن عبدالهادی رحمته الله می‌گوید: «جایز نیست در آیه یا سنت تاویلی از نو ساخته شود که در دوران سلف نبوده و سلف آن را نمی‌شناند و برای امت تبیین نکرده‌اند؛ زیرا این به طور غیر مستقیم به معنای آن است که آن‌ها حق را ندانسته و آن را گم کرده‌اند تا این معترض دیرآمده به سویش هدایت شود»^۳.

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «هرکه قرآن یا حدیث را تفسیر نماید، سپس تفسیرش مخالف با تفسیر معروف از صحابه و تابعین باشد بر خداوند افترا بسته و در آیاتش الحاد ورزیده و سخن را از جایگاهش تحریف کرده است؛ این باز کردن دروازه زندقه و الحاد است و بطلان این کار به طور واضح از دین اسلام معلوم است»^۴.

۱- الموافقات (۷۷/۳).

۲- فضل علم السلف (۶).

۳- الصارم المنکی (۴۹۷/۱).

۴- مجموع الفتاوی (۲۴۳/۱۳).

دوم: بازگشت به زبان عرب در فهم منظور کلام الله و کلام رسول الله ﷺ
 اراده الله معال بر این بود که پیام پایانی وی به سوی بشریت به زبان عربی باشد:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [یوسف: ۲].

«ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم؛ باشد که بیندیشید».

﴿كِتَابٌ فَصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [فصلت: ۳].

«کتابی که آیات آن به روشنی بیان شده است؛ به زبان عربی برای مردمی که می‌دانند».

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [الزخرف: ۳].

«ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم؛ باشد که بیندیشید».

﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا

عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ﴾ [الأحقاف: ۱۲].

«و پیش از آن کتاب موسی راهبر و رحمتی بود و این [قرآن] کتابی است به زبان عربی که تصدیق کننده [آن] است تا کسانی را که ستم ورزیده‌اند هشدار دهد و برای نیکوکاران مژده‌ای باشد».

شاید یکی از جنبه‌های حکمت در عربی نازل شدن قرآن، این باشد که زبان عربی در نردبان زبان‌های انسانی در وسعت الفاظ و بسیار بودن روش‌های نظم، در اوج قرار دارد، به طوری که این زبان، شایسته‌ترین در حمل معانی و تواناترین در ادای آن است. قرآن در واژه‌های خود و در ترکیب آن واژه‌ها و در روش‌ها و معانی، عربی است؛ زیرا معانی کتاب الله موافق با معانی کلام عرب است، همانطور که واژه‌های آن نیز موافق با واژه‌های عربی است. به همین سبب کسی نمی‌تواند کلام خدا و پیامبرش را بفهمد مگر از جهت زبان عرب.

شاطبی رحمته الله می‌گوید: «بنابراین برای کسی که در شریعت می‌نگرد و در اصول و فروع آن سخن می‌گوید ... درست نیست که در هیچ موردی از آن سخن گوید مگر آنکه خود عربی باشد یا مانند عرب به زبان عرب آگاه باشد ... و اگر در آن درجه نیست کافی است در فهم معانی قرآن [از آگاهان] تقلید کند، و شایسته نیست بدون پرسش از اهل علم به فهم خودش حسن ظن داشته باشد»^۱.

سلف و کسانی که بر روش آنان بودند برای فهم معانی کتاب و سنت به سخن عرب - نظم و نثر - استدلال می‌کردند.

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «شناخت زبان عربی که با آن مورد خطاب قرار گرفته‌ایم در فهم منظور الله و پیامبرش به ما کمک می‌کند، و همینطور برای شناخت معانی الفاظ؛ زیرا عموم گمراهی اهل بدعت به همین سبب بود؛ چرا که آنان سخن الله و پیامبرش را بر معنایی حمل می‌کردند که به گمانشان دال بر آن بود، اما چنین نبود»^۲.

به همین سبب، حسن بصری رحمته الله می‌گوید: «ندانستن عربی آنان را هلاک کرد؛ معانی آن بر غیر تاویل [صحیح] تاویل می‌کنند»^۳.

امام شافعی می‌گوید: «مردم دچار جهل و اختلاف نشدند مگر به سبب ترک زبان عرب و میل به زبان ارسطو»^۴. بنابراین، کسی که می‌خواهد کتاب خدا را بفهمد، باید آن را از جهت زبان عرب بفهمد و راهی برای فهم آن جز

۱ - الاعتصام (۱/ ۵۰۳).

۲ - مجموع الفتاوی (۷/ ۱۱۶).

۳ - الاعتصام (۱/ ۵۰۳).

۴ - سیر أعلام النبلاء (۱۰/ ۷۴).

این جهت وجود ندارد»^۱.

امام مالک رحمته الله می‌گوید: «کسی را نزد من نیاورند که به زبان عرب آگاه نیست و کتاب الله را تفسیر می‌کند مگر آنکه او را عبرت [دیگران] می‌گردانم!»^۲.

و از مجاهد رحمته الله روایت است که گفت: برای کسی که به خداوند و آخرت ایمان دارد حلال نیست که در کتاب الله سخن بگوید مگر آنکه به زبان عرب آگاه باشد»^۳.

ابوعبید می‌گوید: از اسمعی شنیدم که می‌گفت: از خلیل بن احمد شنیدم که به نقل از ایوب سختیانی رحمته الله می‌گفت: «عموم کسانی که در عراق راه زندقه در پی گرفتند به سبب دانش کم آنان به عربی بود»^۴.

نشناختن زبان عرب باعث اشتباه در فهم منظور الله و پیامبرش می‌شود؛ برای مثال:

کسانی که با استدلال به این آیه ادعا کرده‌اند مرد می‌تواند نه زن داشته باشد:

﴿فَأَنكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْوًى وَثَلَاثَ وَرُبْعَ﴾ [النساء: ۳].

«پس هرچه از زنان که شما را پسند افتاد، دو یا سه یا چهار، به زنی گیرید».

و گمان برده‌اند که جمع چهار با سه و دو می‌شود نه!

قرطبی رحمته الله می‌گوید: «و این همه‌اش به سبب جهل در زبان عرب است... زیرا الله متعال عرب را با فصیح‌ترین لغات مورد خطاب قرار داده، و

۱- الموافقات (۲/ ۶۴).

۲- شعب الإيمان بیهقی (۲/ ۴۲۵).

۳- البرهان فی علوم القرآن (۱/ ۲۹۲).

۴- کتاب الزینة أبی حاتم (۸۶).

ممکن نیست که عرب لفظ «نُه» را بگذارد و بگوید: دو و سه و چهار! و همینطور عرب این را زشت می‌داند که کسی بگوید: به فلانی چهار، شش، نه بده، و نگوید هجده»^۱.

بر این اساس، منظور آیه، داشتن حق انتخاب از بین این اعداد است نه جمع آن، و اگر منظور آن جمع بود می‌گفت: نُه، و جمله‌ای طولانی‌تر و ناواضح را نمی‌گفت.^۲

همینطور ادعای کسانی که گمان می‌کنند تنها گوشت خوک حرام است نه چربی آن زیرا قرآن تنها گوشت آن را حرام کرده نه پیه را:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِزْيِرِ﴾ [المائدة: ۳].

«مردار و خون، و گوشت خوک بر شما حرام گردید».

اما اگر می‌دانستند که در زبان عرب، لفظ لحم (گوشت) بر شحم (پیه) نیز اطلاق می‌شود؛ چنین نمی‌گفتند. به خلاف شحم که اگر گفته شود معنای گوشت نمی‌دهد.^۳

همینطور سخن کسانی که گمان کرده‌اند معنای این سخن خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ [الأنبياء: ۸۷].

«پس گمان برد که او را در تنگنا [و سختی] قرار نخواهیم داد».

یعنی آنکه گمان برد می‌تواند از خداوند بگیرد، یا آنکه خداوند بر وی قدرتی ندارد. اما اگر می‌دانستند که معنی «نقدر» یعنی «وی را در تنگنا قرار می‌دهیم» چنین اشتباهی نمی‌کردند.

۱- تفسیر قرطبی (۱۷/۵).

۲- التسهیل ابن جزی (۲۳۲/۱).

۳- نگا: تفسیر قرطبی (۲۲۲/۲)، تفسیر ابن کثیر (۱۶/۳).

و همچنین اعتقاد بعضی‌ها که «رجالا» در این آیه سوره حج ﴿يَا تُوكَّ رَجَالًا﴾ (پیاده به نزدت آیند) به معنای «مردان» است؛ به همین سبب این آیه را در تعویذهایی برای دختران می‌نوشتند تا مردانی به خواستگاری آنان بیایند!! در حالی که معنای ﴿رَجَالًا﴾ در این آیه، یعنی پیاده.

شاطبی دربارهٔ حال کسانی که قرآن را بدون علم تفسیر می‌کنند، می‌گوید: «سخن آنان بر اساس حدس و تخمین در قرآن و سنتی که به زبان عربی است، همراه با بی‌توجهی‌شان به زبان عرب که قرآن و سنت به وسیلهٔ آن فهمیده می‌شود، باعث می‌شود بر اساس آنچه خود می‌دانند و به آن معتقدند در شریعت سخن بگویند و به مخالفت با راسخان در علم بپردازند؛ آنان به سبب گمان خوبی که به خود دارند فکر می‌کنند از اهل اجتهاد و استنباط هستند، در حالی که چنین نیست.

چنانکه از یکی از آن‌ها نقل است که از وی دربارهٔ این سخن خداوند متعال پرسیدند:

﴿رِيحٌ فِيهَا صِرٌّ﴾ [آل عمران: ۱۱۷].

«بادی که در آن سرمای شدید است».

پس گفت: منظور همین صرصر - یعنی جیرجیرک - است!^۱

سوم: رجوع به اصول و قواعدی که سلف برای فهم نصوص قرار داده‌اند
سلف - رحمهم الله - مبانی و قواعدی داشتند که در فهم نصوص شرعی بر اساس آن حرکت می‌کردند، و نخستین کسی که این قواعد را جمع‌آوری و

۱ - معنای صر که در آیه آمده «سرمای شدید» است، اما وی از روی جهل آن را با صرصر یا صرار اللیل که همان جیرجیرک است اشتباه گرفته است! نگا: لسان العرب (۴/ ۴۵۰). نگا: الاعتصام (۱/ ۱۷۹).

تبیین نمود و به شرح آن همت نهاد، امام شافعی رحمته در کتابش «الرسالة» بود که بذر و اساس دیگر کتاب‌هایی است که پس از آن در علم «اصول فقه» نگاشته شد.

این علم به جمع‌آوری قواعدی می‌پردازد که استنباط احکام شرعی را از کتاب و سنت نظام‌مند می‌کند و دلیل هجوم پی در پی اصحاب بدعت «بازنگری در قرائت نصوص» به امام شافعی و کتاب الرسالة وی نیز همین است. ارکون درباره امام شافعی و کتاب الرسالة می‌گوید: «وی در زندانی کردن عقل اسلامی درون دیوار یک روش مشخص، نقش داشت»^۱.

وی درباره محدود ساختن منابع تشریع اسلامی در قرآن و سنت و اجماع و قیاس توسط امام شافعی می‌گوید: «این همان فریب بزرگ بود که زمینه را برای شیوع آن توهّم بزرگ فراهم کرد، مبنی بر اینکه شریعت دارای اصلی الهی است»^۲.

شافعی نزد جابری «بزرگ‌ترین قانون‌گزار عقل عربی است» زیرا باعث گردید «نص، منبع اساسی قدرتمند عقل عربی و عملکرد آن شود»^۳.

اما شرفی به وضوح می‌گوید: «امروزه هرگز قابل قبول نیست که به روش اصولی شافعی پایبند بمانیم؛ زیرا فهم کتاب و سنت بر اساس روش فهم شافعی و تاویل وی تنها به افتادن در یک باتلاق منهجی منجر می‌شود که سلف با آن روبرو نبوده‌اند»^۴.

۱- تاریخیة الفكر العربی الإسلامی (۷۴).

۲- پیشین (۲۹۷).

۳- الجابری، تکوین العقل العربی (۱۰۵) و بنية العقل (۲۲).

۴- عبدالمجید الشرفی، لبنات (۱۴۳).

وی از اصحاب این مدرسه می‌خواهد قواعدی جدید برای اصول فقه وضع کنند.

جابری می‌گوید: «می‌خواهیم اندیشهٔ مجتهدانی که واقعا قصد تجدید و نوآوری دارند و عملا احساس می‌کنند چنین کاری ضروری است را به خود قواعد اصول جلب کنیم، تا آن را به هدف رسیدن به روشی جدید که با پیشرفت موجود هماهنگ باشد، بازسازی کنیم».^۱

وی در توجیه دعوت خود به تغییر علم اصول فقه می‌گوید: «چیزی مانع از آن نیست که قواعد منهجی دیگری را که می‌تواند حکمت از تشریع را در دورانی مشخص به روشی بهتر محقق سازد، [جایگزین قواعد پیشین] قرار دهیم».^۲

محمد الشرفی می‌گوید: «قواعد فقهی که توسط فقهاء وضع شده در حقیقت دارای طبیعتی دینی نیستند، بلکه قواعدی ساختهٔ بشرند، به همین سبب با عدالت و برابری و حقوق بشر در تضاد هستند».^۳

هدف از چنین دعوتی، در رفتن از زیر قواعد و ضوابطی است که علما برای استنباط از نصوص شرعی وضع کرده‌اند، تا بدین وسیله راه برای به بازی گرفتن نصوص شرعی، چنان که می‌خواهند هموار گردد.

در اینجا به اختصار برخی از قواعدی را که علمای برای فهم نصوص شرعی قرار داده‌اند، ذکر خواهیم کرد:

۱- وجهة نظر (۶۳).

۲- پیشین (۶۲).

۳- محمد الشرفی، الإسلام والتاریخ (۶۴).

۱- عبرت به عموم لفظ است نه به خصوص سبب

عموم علما به این قاعده استناد کرده‌اند؛ بدین صورت که ممکن است حادثه خاصی رخ دهد و درباره آن آیه‌ای نازل گردد یا حدیثی ذکر شود، اما لفظ آن عام باشد که بتواند آن حادثه و دیگر حوادث [مانند آن] را شامل گردد؛ در این حالت واجب است که به عموم لفظ آیه یا حدیث عمل شود، نه اینکه آن حکم را تنها مخصوص همان حادثه به خصوص بدانیم.

چرا که امت بر این اتفاق دارند که آیات حدود و کفارات و موارد و ازدواج و طلاق و دیگر احکام به همه امت مربوط است، هرچند برخی از این آیات و احادیث درباره گروه خاصی نازل شده باشد.

اما اصحاب قرائت جدید، این قاعده را از اساس رد می‌کنند و آیات و احادیث را خاص اسباب نزول آن می‌دانند.

نتیجه چنین قرائتی رها شدن از احکام شرعی است، زیرا قرآن برای اسباب معینی نازل می‌شد و اکنون آن اسباب به پایان رسیده؛ در نتیجه عمل به قرآن هم به پایان خواهد رسید!

یکی از آنان درباره آیات ولاء و براء می‌گوید: «راهی جز پذیرش ادله قرآنی که از سوی طرفداران عقیده ولاء و براء مطرح می‌شود نیست؛ زیرا این‌ها نصوصی واضح و روشن هستند که قابل تاویل نیستند؛ اما شاید این نصوص قابلیت تفسیری دیگر را داشتند؛ تفسیری راست‌تر از آنچه طرفداران نفرت و خون‌ریزی مطرح می‌کنند.

این آیات را به هیچ وجه نمی‌توان با استناد به قاعده «عبرت به عموم لفظ است نه به خصوص سبب»، به طور مطلق به همه زمان‌ها و مکان‌ها تعمیم داد؛ زیرا آیات با ما از دورانی خاص و شرایطی به خصوص سخن می‌گوید. زیرا برای پنهان ماندن اسرار حکومت نوپا و فاش نشدن آن به سبب روابط عاطفی میان دو برادر یا دو خویشاوند، قرآن با لفظ و معنای

واضح از به دوستی گرفتن آنان منع کرده است؛ این آیه به دوران و شرایط و مکان خاص خود تعلق دارد نه به بعد یا قبل از آن».

وی سپس می‌گوید: «می‌توان با اطمینان دست رد به قواعد فقهی بشری زد؛ مانند قاعده «عبرت به عموم لفظ است نه به خصوص سبب» و همینطور قاعده «با وجود نص، اجتهاد جایی ندارد»^۱.

جابری دعوت به ربط احکام به اسباب نزول آن می‌دهد تا آنکه شریعت انعطاف بیشتری یافته و بتواند هم‌خوانی بیشتری با شرایط زمانه و اوضاع متغیر آن داشته باشد، و می‌گوید: «این بابی است بس بزرگ و وسیع، که مجال را برای دادن معقولیت به احکام باز می‌گذارد؛ به طوری که اجتهاد در راه تطبیق و تنوع آن بر حسب اختلاف اوضاع و تغییر شرایط، کاری آسان خواهد بود»^۲.

جابری با ربط مجازات قطع دست برای دزدان به اسباب نزول، مثالی در این باره می‌آورد؛ بر اساس سخن وی، اوضاع عرب پیش از اسلام و زمان بعثت و زندگی آنان در یک جامعه بدوی بیابانی و وابستگی‌شان به سفر و نقل مکان در پی علوفه، باعث می‌شد مجازات دزدان با زندانی کردن آنان غیر ممکن باشد؛ زیرا نه زندانی وجود داشت و نه حکومتی که بتواند زندانیان را یکجا نگه دارد؛ اما در زمانه کنونی - در دوران پیشرفت عمرانی و صنعتی - قطع دست دزدان برای باز داشتن آنان از تکرار دزدی، کار مناسبی نیست بلکه زندان راه حلی مناسب‌تر از قطع دست است.

شیخ احمد شاکر رحمته الله می‌گوید: «بین دشمنان تبشیری مستعمر با ما چه کرده‌اند! دینمان را به بازی گرفتند و قوانین بت پرستانه مجرمانه‌ای را بر ما

۱ - مقاله‌ای تحت عنوان «نظریه آن کل مسلم إرهابی»، نوشته نویسنده مصری، سید

القمنی، quemny.blog.com.

۲ - وجهه نظر (۵۹).

حاکم ساختند که با آن حکم الله و حکم پیامبرش را دور نمودند؛ سپس در بین ما مردمی را پرورش دادند که به ما منتسب هستند، و کینه این حکم را در دل آنان کاشتند و کلمه کفر را به زبانشان گذاشتند که این حکمی است خشن و مناسب این دوران بی بند و بار نیست؛ دوران تمدن بی آبرو!

و این حکم را مورد تمسخر قرار دادند!

اینگونه در اثر قوانین و مجازات‌های غیر باز دارنده‌ای که برای سرقت وضع کردند، زندان‌ها تنها در کشور ما پر شد از صدها هزار دزد؛ قوانینی که بازدارنده نیست و نخواهد توانست جلوی این درد مسری را بگیرد.

من با بسیاری از سردمداران‌شان در این باره بحث و جدل کردم؛ حرفی نداشتند جز اینکه: حکم قرآن در این مورد با دوران ما سازگار نیست!! و اینکه مجرم بیماری است که باید معالجه شود نه مجازات!!

گویا این سخن پروردگار متعال را فراموش کرده‌اند که فرموده است:

﴿فَاقْطِعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءُ بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ﴾ [المائدة: ۳۸].

«دستشان را به عنوان کیفری از جانب الله [ببرید]».

خداوند، آفریدگان را خلق نموده و خود به آنان آگاه‌تر است، و این مجازات را به نص صریح قرآن برای کیفر دزدان قرار داده است! بنابراین، این گروه به کجا می‌روند؟!.

اگر این‌ها که خود را منتسب به اسلام می‌دانند کمی تعقل می‌ورزیدند می‌دانستند که اگر هر سال تنها دست چند دزد قطع می‌شد، سرزمین‌ها از دست دزدان خلاص می‌شدند و سالانه جز موارد اندکی، دزدی رخ نمی‌داد، و این همه زندان از صدها هزار دزدی که زندان‌ها را تبدیل به مدارس آموزش جرم و جنایت کرده‌اند، خالی می‌شد.

اگر از عقل خود استفاده می‌کردند حتما این کار را انجام می‌دادند؛ اما مشکل این است که بر باطل خود پافشاری می‌کنند تا آقایان و معلمان‌شان

از آنان خوشنود شوند! و هیئات!»^۱؟

۲- عمل به ظاهر نصوص:

از جمله قواعدی که اهل علم برای فهم صحیح نصوص مقرر داشته‌اند، این است که معنایی که از ظاهر نص برمی‌آید، واجب است، مگر آنکه دلیلی صحیح نشان دهد ظاهر آن مورد نظر نیست.

شافعی رحمته الله می‌گوید: «[فهم] قرآن بر اساس ظاهر آن است، مگر آنکه دلیلی از خود قرآن یا سنت یا اجماع وارد شود که نشان دهد باطنی در واری ظاهر آن [نهفته] است»^۲.

و می‌گوید: «کسی حق ندارد ظاهر آن را به باطن، و عام آن را به خاص محول گرداند مگر با دلیلی از کتاب الله، و اگر نبود، از سنت رسول الله، یا از اجماع علمای امت... و اگر در حدیث جایز بود که چیزی از معنای ظاهر آن به یک معنای احتمالی باطنی محول شود، بیشتر احادیث را می‌شد بر چند معنای احتمالی فهمید، و در این صورت هر کس به معنایی می‌رسید حتی بر دیگری که معنای دیگری فهمیده نداشت؛ اما [چنین نیست] و حق در این میان تنها یکی است؛ زیرا [معنی] آن بر ظاهر و عموم است، مگر با وجود دلیلی از رسول الله صلی الله علیه و آله یا سخن عموم اهل علم، که معنای آن خاص است نه عام، و باطن است نه ظاهر»^۳.

شیخ مفسران، امام قرطبی رحمته الله در تفسیر خود بارها به تقریر این معنا پرداخته می‌گوید: «ترک یک [معنای] ظاهر مفهوم، و برگرفتن [معنای]

۱- عمدة التفسیر (۱/ ۶۸۱).

۲- الرسالة (۵۸۰).

۳- اختلاف الحديث (۱/ ۴۸۰).

باطنی که دلیلی بر صحت آن وجود ندارد، جایز نیست»^۱.

بنابراین، ابقای نصوص کتاب و سنت بر معانی ظاهری و عموم و اطلاق آن واجب است و کسی حق ندارد یک معنای پنهان را بر معنای آشکار و یا خاص را بر عام و یا مقید^۲ را بر مطلق ترجیح دهد مگر با دلیلی از کتاب الله یا سنت صحیح پیامبر خدا ﷺ یا اجماع علما.

حمل یک لفظ بر معنای غیر ظاهری آن را تاویل می‌نامند که بر دو نوع است:

نخست: تاویل صحیح؛ به معنای صرف لفظ از معنای ظاهری به معنایی دیگر که لفظ احتمال آن را دارد، با وجود دلیل؛^۳ مانند این سخن خداوند متعال:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۹۳]

«و هر کس مومنی را به عمد بکشد، کیفرش جهنم است که در آن ماندگار خواهد بود و الله بر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است».

بنابر ظاهر آیه، قاتل جاودانه تا ابد در آتش جهنم خواهد ماند؛ اما احادیث بسیاری به تواتر از رسول الله ﷺ وارد شده که هر کس در قلبش مثقال ذره‌ای از ایمان باشد از جهنم خارج خواهد شد و اینکه توبه هر توبه کننده‌ای [هر گناهی که مرتکب شده باشد] پذیرفته خواهد شد. بر این

۱- تفسیر قرطبی (۱/ ۱۵).

۲- به خلاف آن‌هایی که امروزه دعوت به مقید ساختن چند همسری یا طلاق می‌دهند؛ آن هم با شرط‌هایی که هیچ اصلی در شریعت ندارد.

۳- الإحكام فی أصول الأحكام (۳/ ۵۹).

اساس، باید لفظ آیه را از ظاهر آن صرف نموده و آن را به ماندن طولانی در آتش - و نه جاودانگی - تاویل کرد که این معنا در زبان عرب معتبر است.^۱

نوع دوم، تاویل باطل است؛ یعنی صرف لفظ از ظاهرش به معنایی دیگر، بدون دلیل صحیحی که دال بر اراده آن معنا باشد؛ مانند تاویل جن به «باکتری‌ها» و طیر ابابیل به پشه، و حجارة من سجيل به «ویروس آبله».^۲

یا تاویل ﴿وَالْفَجْرِ ۝ وَلَيَالٍ عَشْرٍ ۝ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ۝﴾ [الفجر: ۱-۳] به این صورت: فجر همان انفجار بزرگ نخست است، و شب‌های دهگانه یعنی اینکه ماده از ده مرحله تکامل گذشته تا برای عبور نور شفاف شده است و «زوج و فرد» یعنی هیدروژن که زوج در هسته آن و فرد در مدار آن قرار دارد.^۳

و تاریکی‌ها سه گانه در این سخن خداوند متعال ﴿يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ﴾ [الزمر: ۶] همان سه مرحله داروینی زندگی جانداران بر روی زمین است.^۴

چنین تاویلی در واقع بازی با نصوص و تحریف معانی آن و از جنس الحاد در آیات خداوند است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِيْٓ ءَايَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَن يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَن يَأْتِيَّ ءَامِنًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾ [فصلت: ۴۰].

«کسانی که در آیات ما مرتکب الحاد [و انحراف] می‌شوند بر ما پوشیده نیستند؛ آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود بهتر است، یا کسی که روز

۱ - الإحكام في أصول الأحكام (۳/ ۵۹).

۲ - محمد عبده، تفسیر جزء عم (۱۵۵). نگا: تفسیر المنار (۷/ ۳۱۹).

۳ - الكتاب والقرآن (۲۳۵).

۴ - الكتاب والقرآن (۲۰۸).

قیامت آسوده خاطر می‌آید؟

ابن قیم رحمته می‌گوید: «تاویل تحریف‌آمیز از جنس الحاد است؛ زیرا کج کردن نصوص از حقیقت آن است که یا با ایراد وارد ساختن به نصوص و یا با خارج کردن نص از حقایق آن با وجود اقرار به لفظ آن می‌باشد»^۱.
اگر چنین بود که گوینده از شنونده می‌خواست تا سخن او را بر خلاف ظاهر و حقیقتش حمل کند، آن هم بدون هیچ قرینه و دلیل و بیانی، بی‌شک این کار برخلاف هدف ارشاد و راهنمایی بود و در آن صورت سخن نگفتن بهتر، و به هدایت نزدیک‌تر بود از این که شنونده را موظف سازیم تا سخن را بدون هیچ دلیلی از ظاهرش به معنایی دیگر تاویل نماید و او را در معرض فتنه اعتقاد باطل قرار دهیم...^۲.

۳- بازگرداندن نصوص متشابه به نصوص محکم

نص محکم آن است که تنها یک تفسیر از آن برداشت می‌شود.
متشابه آن است که در تفسیر آن چندین احتمال باشد^۳.

الله متعال امر به بازگرداندن [معنای] آیات متشابه به آیات محکم داده و فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَبِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو

۱- الصواعق المرسله (۱/ ۲۱۷).

۲- نگا: الصواعق المرسله (۱/ ۳۱۰).

۳- البحر المحيط (۲/ ۸۵).

﴿الْأَلْبَبِ﴾ [آل عمران: ۷].

«او کسی است که این کتاب را بر تو فرو فرستاد؛ پاره‌ای از آن آیات محکم است [که] آن‌ها اساس این کتابند و [پاره‌ای] متشابهند؛ اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تاویل آن [به دلخواه] از متشابه پیروی می‌کنند، در حالی که تاویل آن را جز الله، کسی نمی‌داند، و راسخان در علم می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست؛ و جز خردمندان کسی یادآور نمی‌شود».

ابن کثیر رحمته می‌گوید: «خداوند متعال ما را آگاه نموده که در قرآن آیاتی محکم هستند که اصل کتاب‌اند. یعنی آیاتی که آشکارند و معنای واضح دارند که بر هیچ‌کس پوشیده نیست. و آیاتی دیگر که معنای آن بر بسیاری از مردم یا برخی از آنان، مشتبه است؛ بنابراین کسی که آیات مشتبه را به آیات واضح عرضه کند و محکم را بر آنچه نزد وی متشابه است حاکم گرداند، هدیت یافته، و هرکه برعکس عمل کند، گمراه خواهد شد»^۱.

ترک نصوص محکم و تکیه بر نصوص متشابه به گمراهی منتهی می‌شود؛ خوارج و معتزله نیز نصوص صریح محکم را در اثبات شفاعت، بر اساس این آیه متشابه رد کردند:

﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ [المدثر: ۴۸].

«پس شفاعت شفاعت‌کنندگان به حالشان سودی نخواهد داشت».

جبریه نیز نصوص محکم وارده در اثبات اراده بنده و قادر و مختار بودن وی را بر اساس نصی متشابه رد کردند که این سخن پروردگار متعال است:

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ [الإنسان: ۳۰].

«و شما نمی‌توانید بخواهید مگر آنکه الله بخواهد».

۴- جمع‌آوری نصوص وارده در یک باب

مسائل و احکام شرعی واضح نمی‌شود مگر پس از آنکه همه نصوص وارده درباره آن، یکجا شود؛ زیرا همه این نصوص از یک منبع سرچشمه می‌گیرد و ممکن نیست میان آن‌ها تناقض و اختلاف وجود داشته باشد، چنانکه رسول الله ﷺ می‌فرماید: «قرآن برای این نازل نشده که بخشی از آن، بخش دیگر را تکذیب کند؛ بلکه هر قسمت آن، قسمت دیگر را تأیید می‌کند؛ پس هرچه از آن را دانستید بدان عمل کنید و هر قسمت را که ندانستید، آن را به دانایش ارجاع دهید»^۱.

بنابراین جایز نیست که نصی از قرآن را بگیریم و نص دیگر را رها کنیم، زیرا این به تکه تکه کردن نصوص منجر می‌شود؛ الله متعال درباره یهودیان فرموده است:

﴿أَفْتَوْمُنُونِ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾ [البقرة: ۸۵].

«آیا به قسمتی از کتاب ایمان می‌آورید و به قسمتی دیگر کفر می‌ورزید؟» بسیاری از بدعت‌ها و گمراهی‌های قدیم و جدید به سبب بی‌توجهی به این قاعده مهم، شکل گرفته است. برخی از اهل بدعت نصی را گرفته و نصوص دیگری که شاید تخصیص کننده یا مقید یا مبین و ناسخ نص مورد توجه آن‌ها باشد را نادیده می‌گیرند.

شاطبی رحمه الله می‌گوید: «بسیار می‌بینی که جاهلان برای خود به ادله‌ای فاسد یا صحیح استناد می‌کنند؛ به یک دلیل بسنده می‌کنند و به دیگر ادله توجه نمی‌کنند»^۲. برای نمونه، خوارج نصوص وعید (تهدید) را می‌گرفتند و

۱- به روایت احمد (۶۶۶۳). آلبانی در تعلیق بر شرح عقیده طحاویه (۱/ ۲۱۸) آن را صحیح می‌داند.

۲- الاعتصام (۱/ ۱۶۷).

نصوص وعد را رها می‌کردند، و اینگونه شد که این نصوص را به غیر مراد آن فهمیدند؛ در نتیجه مسلمانان را تکفیر کرده، خون‌ها و اموالشان را حلال شمردند.

برعکس آنان، مرجئه نصوص وعد را گرفتند و نصوص وعید را رها کردند، که این باعث شد نصوص وعد را خلاف مراد آن بفهمند و گفتند: با وجود ایمان، معصیت به انسان زیانی نمی‌رساند، چنانکه با وجود کفر، طاعت فایده‌ای ندارد.

جمع بین نصوص به این صورت است که نص عام را به نص خاص و نص مطلق را به مقید، و مجمل را به مبین و متشابه را به محکم ارجاع دهیم، و این روش راسخان در علم است.

چه کسی صلاحیت فهم نصوص شرع را دارد؟

از جمله مواردی که توضیح و بیان آن لازم است، اشاره به این نکته می‌باشد که نصوص شرع بر دو نوع است:

اول: نصوص صریحی که دلالت و معنای آن واضح است که اغلب نصوص کتاب و سنت از این نوع است؛ بیشتر آیات قرآن برای همه مردم واضح و آشکار است، چنانکه ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «تفسیر بر چهار وجه است:

- بخشی است که عرب زبان‌ها بر اساس سخن خود می‌فهمند.^۱

- تفسیری که هیچ کس برای ندانستن آن معذور نیست.^۲

- تفسیری که علما آن را می‌دانند.

- و تفسیری که تنها الله متعال می‌داند و هر کس ادعای دانستن آن کند، دروغگو است.^۳

یعنی بخشی از قرآن به گونه‌ای است که هرکس آن را بخواند، معنایش را می‌داند و هیچ دشواری در فهم آن نیست؛ حلال آن واضح است و حرامش واضح است؛ همین‌طور حدود و فرائض دین و داستان‌ها و عبرت‌های قرآن. بخش اعظم قرآن اینگونه آسان و قابل فهم است.

۱- یعنی برای هرکه عربی بداند واضح است و نیاز به تفسیر ندارد (مترجم).

۲- یعنی دانستن آن ضروری است، و هیچکس برای ندانستن آن عذر ندارد (مترجم).

۳- تفسیر طبری (۱/ ۷۵).

چرا که قرآن، آیاتی است روشنگر و در راهنمایی به سوی حق واضح است و امر و نهی و خبر آن^۱ روشن و آشکار است؛ چنانکه پروردگار متعال می‌فرماید:

﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ﴾ [العنکبوت: ۴۹]

«بلکه آن [قرآن] آیاتی روشن است».

و می‌فرماید:

﴿قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ [الزمر: ۲۸]

«قرآنی عربی، بی هیچ کژی؛ باشد که آنان تقوا پیشه کنند».

یعنی آن را قرآنی عربی با الفاظی واضح و معانی آسان قرار داده‌ایم، به ویژه برای عرب [و کسانی که عربی می‌دانند]^۲.

ابن قیم رحمته می‌گوید: «عموم واژه‌های قرآن چنین است، و مراد الله و پیامبر از آن را می‌دانیم؛ چنانکه می‌دانیم پیامبر این الفاظ را از سوی خداوند ابلاغ نموده. بنابراین درباره غالب الفاظ قرآن مطمئن هستیم که مراد خداوند از آن چیست، چه خبر باشد و چه امر؛ بلکه به سبب کمال متکلم (الله) و کمال بیان او، علم به مراد خداوند واضح‌تر و آشکارتر از دانستن منظور هر متکلم دیگری است، و همین‌طور کمال هدایت و ارشاد وی و کمال آسانی قرآن از سوی او سبحانه و تعالی از نظر عمل و از نظر تلاوت»^۳.

دوم: نصوصی که معنای دقیقی دارند؛ در این مورد، اهل علم به اجتهاد و نظر در نصوص می‌پردازند تا بتوانند مسائل و احکام را از آن استخراج کنند.

۱- تفسیر ابن کثیر (۶/ ۲۸۶).

۲- تفسیر سعدی (۷۲۳).

۳- الصواعق المرسله (۲/ ۶۳۶).

برای آنکه هرج و مرج رخ ندهد و مدعیان بی صلاحیت سخن نگویند، علما ضوابط و شروطی را وضع کرده اند که هرکس در منصب اجتهاد و استنباط می نشیند باید از آن برخوردار باشد. این شروط و ضوابط از لغت عرب و خطاب شارع از جمله امر و نهی و اخبار آن برگرفته شده است.

ممکن است علما در مورد فهم منظور این نصوص که دلالتشان واضح نیست اختلاف کنند؛ مانند این سخن خداوند متعال که می فرماید:

﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ [البقرة: ۲۲۸]

«و زنان طلاق داده شده باید مدت سه قُرء (پاکی یا حیض) انتظار کشند».

در این آیه، قُرء به معنای پاکی از حیض است یا به معنای خود حیض؟ این اختلاف در دایره اجتهاد است؛ اجتهادی که صاحبش یک اجر یا دو اجر دارد. اما یکی از مواردی که در برخی برنامه های گفتگو در رسانه های مختلف از جمله کانال های ماهواره ای و شبکه های رادیو و تلویزیون و مجلات و روزنامه ها دیده می شود، روشی است که برخی از آن ها وقتی در بحث دچار مشکل می شوند به آن روی می آورند و می گویند: دین مال همه است! هیچ کس حق ندارد تفسیر آن را به احتکار خود درآورد و مردم را مجبور به پذیرش آن کند، زیرا در اسلام پاپ و کهنوت نداریم!

اما این سخن حقی است به هدف باطل؛ حق این است که دین از نظر تطبیق و عمل به احکام آن مخصوص به افراد خاصی نیست؛ اما بخش باطل آن این است که نصوص آن به خدمت هر کس درآید تا آن را بر اساس خواسته ها و دلخواه خود تفسیر کند. چنین کاری باعث چند پاره شدن امت و بازیچه شدن نصوص به دست ناهلان می شود تا هر طور که می خواهند از آن احکام دلخواه خود را استنباط کنند.

این دقیقاً همان چیزی است که هنگام ظهور این دعوت رخ داد و باعث کوچک شمردن مجتهدان این امت از صحابه تا دیگران شد و هرج و مرجی

را پدید آورد که باعث شد اظهار نظر و فتوای بی‌ضابطه، جای اجتهاد حقیقی دقیق را بگیرد.

حافظ ابن حجر [در دوران خودش] متوجه این مشکل شده و چنین لب به شکایت گشوده است: «عجیب است! اگر کسی ادعای مهارت در یکی از حرفه‌های دنیا را بکند اما مردم او را به عنوان اهل آن حرفه نشناسند و ابزار آن را نزد وی ندیده باشند ادعایش را تکذیب می‌کنند و او را بر اموال خود امین نمی‌دانند و اجازه نمی‌دهند به آن کار مشغول شود؛ چگونه است حال کسی که ادعای شناخت امر پیامبر ﷺ (یعنی دین) را بکند اما نه کسی او را دیده که علم پیامبر ﷺ را می‌نویسند و نه کسی او را در مجالست با اهل علم و مدارس با آنان دیده است.

شگفت آور است! چگونه ممکن است عاقلان ادعای او را بپذیرند و با ادعای دروغینش وی را در دین خود داور قرار دهند؟!»^۱.

راهنمایی‌های کلی

قائلان به بازنگری در قرائت نصوص، بر نحله‌ها و مکاتب فکری گوناگونی هستند که این مذاهب به اندازه فسادِ عقیده صاحب خود یا گمراهی‌اش، از فهم صحیح نصوص، دور، یا به آن نزدیک هستند. به همین سبب ممکن است برخی از کسانی که نیت نیکی دارند کمی از تاویل آنان تاثیر گیرند یا به پی‌گیری نوشته‌های اصحاب قرائت جدید بپردازند؛ به همین سبب باید به شدت نسبت به چنین لغزشگاهی هشدار دهیم؛ لغزش‌هایی که در آغاز ناچیز به نظر می‌رسد اما کم‌کم بزرگ می‌شود.

رهنمودهایی در این زمینه:

۱- راسخ گردندان حق در درون از طریق علم شرعی صحیح، و گوش سپردن و مطالعه سخنان و کتاب‌های علمای راسخ؛ کسانی که خداوند متعال آنان را به دلیل پی نگرفتن متشابه و عرضه آن بر نصوص محکم، و ایمان به هر آنچه از سوی پروردگار نازل گردیده، ستوده است.

۲- دعای بسیار برای سالم ماندن از فتنه‌ها:

زیرا یکی از ویژگی‌های فتنه آن است که ممکن است انسان وارد آن شود و فکر کند بر راه حق و صواب گام نهاده، و بزرگترین عامل نجات انسان از فتنه‌ها، روی آوردن صادقانه به الله متعال و درخواست نجات از وی است.

دعای در امان ماندن از زیغ و کژی نیز از همین باب است:

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا﴾ [آل عمران: ۸].

«پروردگارا دل‌هایمان را پس از آنکه ما را هدایت نمودی دستخوش انحراف مگردان».

زیرا این دعا پس از بیان حال کژاندیشان آمده است:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ [آل عمران: ۷].

«اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تاویل [دلخواه] آن از متشابه پیروی می‌کنند».

درخواست بنده از پروردگار برای در امان ماندن از انحراف، از بزرگترین اسباب مصونیت است.

۳- «از آنان دوری گزینید».

این نصیحت نبوی در تعامل با اهل انحراف است؛ از آن‌ها و خواندن کتاب‌هایشان باید دوری گزید، حتی اگر به قصد یافتن عیب آنان باشد، زیرا شبهه، رایج است.

و پیامبر ﷺ کسانی را که دجال را درک کنند چنین نصیحت کرده که از وی دوری گزینند و به خود اطمینان نکنند.

نصوص زیادی در سنت نبوی وارد شده که ایشان ﷺ امر به دوری از اماکن بیماری‌های حسی نموده است، و دوری از بیماری شبهات مهم‌تر از آن است زیرا اگر قلب گرفتار این بیماری‌ها شود ایمانش ضعیف شده و چه بسا نابود شود.

شافعی رحمه الله می‌گوید: «هنگامی که کسی از اهل اهواء به نزد مالک می‌آمد، به وی می‌گفت: دین من برایم واضح و آشکار است؛ اما تو دچار شک

و تردیدی؛ به نزد شکاکی مانند خود برو و با او جدل کن!»^۱.

امام مالک رحمته می‌گوید: «آیا هر بار که سخنوری نزد ما آمد که در جدل و مناظره ماهرتر از دیگری بود، آنچه که جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله نازل نموده را برای جدل او ترک گوئیم؟!»^۲.

و عمر بن عبدالعزیز رحمته می‌گوید: «ای مردم؛ بدانید که پس از پیامبر شما پیامبر دیگری نیست و پس از کتاب شما کتاب دیگری نازل نخواهد شد و پس از سنت پیامبرتان سنت دیگری نخواهد آمد و بعد از امت شما امت دیگری نخواهد بود؛ بدانید که حلال همانی است که الله در کتاب خود به زبان پیامبرش حلال نموده و تا روز قیامت حلال است؛ و بدانید که حرام آن است که خداوند در کتاب خود و به زبان پیامبرش حرام نموده و تا قیامت حرام خواهد ماند»^۳.

بنابراین کسی حق تغییر یا تبدیل احکام این شریعت را ندارد و هرکه چنین کند فرجامش ناگوار بوده و راهی جز راه مومنان را در پیش گرفته است.

۴- بزرگداشت کسانی که خداوند بر آنان نعمت ارزانی داشته و پیروی از آنان در راه راست، و خواندن سیرت آنان و سیرت دیگر علمای اهل عمل و اطلاع از اهمیت بسیاری که به علم و پیروی از امامان پیشین از جمله صحابه و تابعین داشتند، و تمسک شدید آنان به عمل و نهی از جدل.

چنین مطالعه‌ای از بزرگترین اسباب محبت و پیروی و احترام و حق‌شناسی آنان و دوری از کسانی است که گستاخانه به آنان ایراد می‌گیرند.

۱- سیر أعلام النبلاء (۸/ ۹۹).

۲- حلیة الأولیاء (۶/ ۳۲۴).

۳- طبقات ابن سعد (۵/ ۳۴۰)، الاعتصام (۱/ ۸۶).

۵- تلاش برای عمل به علم؛ زیرا کسی که اهل عمل است و با علمی که دارد عبادت پروردگار را به جا می‌آورد مطیع الله است و شایستگی این را دارد که توسط خداوند در سختی‌ها ثابت قدم بماند و از شر افتادن در بدعت‌ها دور شده و در علمش برکت افتد.

اما آنکه در سیرت دعوتگرانِ قرائت جدید نص‌نگاهی اندازد می‌بیند که آنان - اگر بی‌دین نباشند - دورترین مردم از عمل به دین و از اخلاق و رفتار و ظاهر اهل صلاح هستند^۱.

و هر کس در کوتاهی در عمل و عبادت به آنان شبیه شود باید از سرنوشت آنان بترسد.

۶- اگر مرتکب گناه شدی، آن را توجیه نکن:

کسی که مبتلای گناه شده باید از چیزی که از خود گناه بدتر است بترسد و آن تلاش برای توجیه گناه یا جستجوی کسانی است که آن را مباح می‌دانند. زیرا اساس قرائت جدید نصوص، حلال کردنِ حرام و باز کردن دروازه‌های هوای نفس و شهوات است.

این رساله را با سخن ابن قیم رحمته به پایان می‌رسانیم که می‌گوید:
«سبحان الله! آنان که از نصوص وحی و برگرفتن نور از چراغِ آن

۱- حسن حنفی در آغاز کتابش «من العقيدة إلى الثورة» می‌نویسد: «اگر پیشینیان عقاید خود را بنابر درخواست امراء و سلاطین، یا پس از استخاره و دیدن یکی از اولیای خداوند یا پیامبر در رویای نیک، نوشته‌اند، من «من العقيدة إلى الثورة» را بدون درخواست هیچ کس یا رویا یا استخاره، نگاشته‌ام». «همانطور که پیشینیان از خداوند درخواست یاری می‌کنند، ما از قدرت انسان بر فهم و عمل یاری می‌جوییم» من العقيدة إلى الثورة (۴۴، ۵۰). همچنین می‌گوید: «حال ما نیازی به حمد و ثنا ندارد» من العقيدة إلى الثورة (۱۱). او با این سخنان ثنای الله متعال را رد کرده و از اثبات حمد و ستایش برای الله سرباز می‌زند.

روی گردانند چه گنج‌هایی که از دست داده‌اند!! و [حیف از] زندگی قلب و نور دیدگان که از آن محروم گشته‌اند!

به سخنانی قانع شدند که از تیشه‌ی آرای آنان بر آمده بود... و کار [دین]شان میان‌شان تکه تکه شد.

و سخنان فریبنده‌ی زیبا را میان هم رد و بدل کردند و اینگونه قرآن را مهجور گذاشتند.

نشانه‌های قرآن در دل‌هایشان کهنه شد، طوری که دیگر آن را نمی‌شناسند و منزل‌گاه‌هایش نزدشان کهنه گردید اما آبادش نمی‌کنند.

پرچم‌هایش از دست‌شان افتاد اما آن را بر نمی‌دارند و ستاره‌هایش از آسمان‌شان خاموش گردید پس آن را نمی‌بینند.

خورشید قرآن با یکجا شدن تاریکی آراءشان تاریک شد و از دیدنش محرومند.

نصوص وحی را از سلطان حقیقت خلع کردند و از ولایت یقین عزل نمودند، و بر آن با تحریف و تاویل باطل هجوم آوردند، و همچنان از لشکرهای شکست خورده‌شان کمین در پی کمین به نبرد آن می‌روند.

[قرآن] همانند مهمانی که نزد گروهی بخیل بیاید، به نزد آنان آمد و با وی رفتاری نمودند که شایسته‌ی جلال و بزرگواری‌اش نبود و او را دور داشتند و بر سینه‌اش زدند و بر پشتش زدند و گفتند: نمی‌توانی از نزد ما عبور کنی مگر از راه مجاز.

نصوص را همان منزلی دادند که خلیفه‌ی عاجز در این دوران دارد؛ سکه به نامش می‌زنند و خطبه به نامش می‌خوانند اما نه حکمش نافذ است و نه قدرتی دارد»^۱.

آنچه خواندید مطالبی بود که توانستم دربارهٔ این بدعت جمع‌آوری نمایم، و از الله متعال پایداری تا مرگ را خواهانیم.

درود و سلام خداوند بر پیامبر ما محمد، و بر آل و اصحاب وی باد.